

در بیان عروسی شاهزاده رضا قلی مرزا

جهان قانون خرمی ساز بود و در چگاه در جهات سه هفت اقلیم ارغنون سرور بلند آواز  
از کمال غنا بر فقیری در حصار دوران شاد روان مرواریدی افراخته و از اوج  
نواهر مینوایی در تحت طاقدش جهان آیین جمشیدی و سرو و خسروانی ساز و آوده  
نغمه نادوی ربانی ده و لها از نقارات غم و از شدت شادی شام حجاز و عراق <sup>روز</sup> نوح  
عرب و عجم مخالفین با موافق در آشکار و نهفت مغلوب ناله شب و آه سحر و خواجه  
آهنگان مقام راستی مویه کنان در دایره حیرت متحیر کوچک و بزرگ صفایان و <sup>سوزی منسوب به صفایان</sup>  
تاجیک و ترک نیشاپور سادات و نهان از فرخ روزی بر شهنشاه و هبی مغران کلا خشک طنبور <sup>سوزی مغزنی</sup>  
آساناخن حسرت چنگ زن سینه محنت و مساز اوج و حقیقت نعمات زیرو بم بود <sup>بندی سینه</sup>  
و چنگ نشاط پرده در غم گوشه نشینان فیلی و نهادند زبان عشاق وصال دیده  
ترانه پر و از زمره سرور بفرنگ کوله سندان زابل و نیریز را دولت کرامی شاه خسروانی مقام  
در هر مقام همدم بهجت و جهور از شور سماع سامعه و در حصار صماخ سرگرم سماع و وجد  
و صدی جوانی سرور و سرایان دلکش رقص افکن و لهای لیلی و شان بسته بخار  
وادی حجاز و نجد نغمه سلماک بسماک و سماک و نوائی ماهر و کرد و نوبه بهور کردن <sup>ترانه سینه</sup>  
میر سید و عشر شیر آن بهنگاه و مقام شیران هنگام را در دو گاه ازل و ابد کوش  
زمانه نشنیده و نخواهد شنید خون درک تاک در جوش بود و پیاله با و خزر زهم  
اعوش ایلاغ از دست رفته و سوسر غلطیده بیت ز جوش خرمی کاند جهان بود

شاد روان  
در بیان عروسی شاهزاده رضا قلی مرزا  
نام شاد  
که این را از آن  
آیین جمشیدی  
از سخن  
عشق و کلام  
۱۰۶  
نیمین بود











در بیان تخریب هرات

میدان معارضت نگر و دید هر روزه فوجی از یلان برسم تعادلی و دفع اعادی عادی  
 بر غورآت و العادیات ضحی ارتکاب و از مقابح قوا تم فال موریات قیام بقا و نوا  
 استقام ارتکاب نموده بچولان دادن فال مغزات صبحی آثار فاشترن به نقعا ظاهرواز  
 طعنات رماح و اسطی مفاد فوسطن به جمعا بفوج اعدا لاسخ و با هر میساختند افاغنه که  
 بمضمون ان الانسان لریه لکنو و یاداش دستگیری آن برادر لیکر نکشی او کرده بود  
 و از علی ذلک لشهید با اتفاق ذوالفقار و از سبب انحرش شدید در قلعواری کوشیده آنچه  
 از عظم ریم مکیدت در قبور قلوب بر فتور ایشان مقبور بود بظهور می آوردند اقلایم  
 اذ البعث مانی القبور و هر کونه مبغضت که از هوا جس بالیه در بال عداوت سکا لشان  
 مضمر بود بصدر و میرسانیدند و حصل مانی الصدور و تنگنای معقل ایشان را بهم پائی  
 عقل اعتقال یافت و هم دست تدبیران بهم هم بومند نخبه و در همان او آن سر کرده  
 که مامور بتاخت ناحیت فراه بود از رومی فراست و فرهی و ارتباط جاش در و لاس  
 خاش با افاغنه او خاش که با ذوالفقار خان خویش و خاش بودند پرخاش نموده جمعی از  
 ایشان را با سر کرده آن گروه سر کرده قلعو خاش را متصرف گشتند و همچنین از چند  
 بتاخت کرشک که رشک بلا و بوده مامور گشته باقبال خدیوزین و او در حوالی  
 قلعو بست ماه عمر بسیاری از افغان را بمحاقه قرین محاق و بست ساختند و کرشک  
 زین و او بربطه تسخیر و آمد و در همان هنگام حسین خان غلجائی والی قندهار چون کشتی خود را

از صد و شصت و نه  
 کشتی زینجا  
 که بوسه های در آب  
 جاش  
 و خاش  
 و خاش  
 کسی را که کشتی  
 نگر و دید هر روزه  
 قیام بقا و نوا

۱۰۶

و منی است  
 از قندهار  
 و او را  
 از قندهار





در بیان توجیه حضرت شاه طهماسب چنانچه پیروان

بهرات و احصار و حصار و حصار آمدن یافت قد بلع الشفاظ الوركين وجاوز الحرام <sup>الطهر</sup>  
 بتخلیط و تغلیظ تا غره ماه رمضان استمهال و مثلید <sup>داخل</sup> شعل شعلان فی رمضان <sup>زیده</sup> استعمال و در  
 در شتهیل ماه صیام که قلعو دار چرخ برین در باب فتح شهر از کلید بلال بر اعست <sup>تسل</sup>  
 اظهار کرد و اعدا اختر طالع را مانند ماه صیام بی فروغ دیده طوعا <sup>باعتقاد</sup> او ردعا ابواب  
 قلعه کشودند و افاغنه فرات نیز از باب اطاعت درآمدند و مساعدت بهمم باهرات  
 فزاة باهرات از مسنضات ممالک محروسه شد اند یار خان چون راه چاره  
 رابسته و جبل حیل را کسته دید از روی ذل بزلزل زیل استنفاذ <sup>استخلاص</sup>  
 و استیلا ذور آوخت و از موقف بشارت و بشارت و اشارت با اشارت <sup>حق با ان زب</sup>  
 فالیوم بخیک بید نک مستظهر کشته اجازه رفتن مولتان حاصل کرده برت <sup>پس امروز</sup>

در بیان توجیه حضرت شاه طهماسب چنانچه پیروان  
 و رجعت اختر قبائلشان سیر انما یوجه الایات بخیر

بعد از آنکه خدیو عالیشان با عزم جزم کسر و حزم صولت مخالفان و فتح عراق و آذربایجان  
 کرده رفع فتنة افغان را نصب لعین بهمت ساخت و انا صیب شوکت  
 نصیب والویه نصرت نصایب را بصوب خراسان برافراخت اعیان ولت حضرت  
 شاه طهماسب انیر سر سنج شوق اشراغ و از شجاع قلعه پیروان کیرسان کیر و اعیه مملکت  
 ستانی مکنون ضمیر کشته بتقلید جناب ناری بهیات بهیات جناب الاخضر کمر اجتهاد <sup>چودرینه</sup>

در احصار و حصار  
 در شفاظ الوركين  
 در الحرام  
 در استعمال  
 در فتح شهر  
 در اظهار کرد  
 در فزاة باهرات  
 در رابسته و جبل حیل  
 در استیلا ذور آوخت  
 در فالیوم بخیک

سواران خدیو عالیشان  
 در عزم جزم کسر و حزم  
 در صولت مخالفان  
 در فتح عراق و آذربایجان  
 در رفع فتنة افغان  
 در نصیب شوکت  
 در نصرت نصایب  
 در خراسان  
 در اعیان ولت حضرت  
 در شاه طهماسب  
 در انیر سر سنج  
 در شوق اشراغ  
 در از شجاع قلعه پیروان  
 در کیرسان کیر و اعیه  
 در مملکت ستانی  
 در مکنون ضمیر کشته  
 در بتقلید جناب ناری  
 در بهیات بهیات  
 در جناب الاخضر  
 در کمر اجتهاد

رزم لشکر شاه طهماسب علی پاشای سرعسکر و میه انترام رومیه

بر میان بستند و شمعان و الاعراق عراق و زر مجویان آذربایجان را اجتماع و غرم و رای را  
 بعد و بیعد و و تعد و عد و اضطلاع و اوده در ماه جمادی الاخر سنه هزار و صد و چهل و سه  
 در موکب شاهیه از اصفهان رایت نهضت بجانب مقصد افرختند علی پاشای سرعسکر  
 روم که از دولت عثمانیه باستحفاظ ایروان مامور بود آن قلعه برآمده کنار رودخانه کرگی را بود  
 عسکر فولاد پیکر سد آهن بسبت و منتظر ظهور کوکبه شاهیه نشست جنوب پادشاهی از رودخانه گذشت  
 تندتر از سیل بجانب دریای لشکیر سل نمودند صفوف ممتده و الوف مسوده و رخوف  
 معتده رومیه با عده و عده بصروب شسته متقلب و مغلوب و شات از شات  
 ایشان بو شات جلاوت یلان مسلوب و تو نچانه و خیام و اسباب شان مجلوب گشته  
 بسمت قلعه عطف عنان کردند پس موکب شاهیه با کوکبه و ککبه و تنه و دبد باز  
 خارج قلعه تجاوز نموده در جانب غربی قلعه در سه فرسخی اطباب بارگاه را با و تا دچرخ  
 هزار منج مو تو و ساختند چون شکر این را تو سن طبع جموج سرکش و فعل شو نشان  
 هوای قلعه گیری در آتش بود بعد از چند روز بی محابا و وزنگ بر خلایق راه رای  
 و فربنگ خنک بسالت بمیدان جنگ رانده تا پای قلعه عنان باز نکشیدند رومیه  
 نیز از بالای حصار و بیرون قلعه باتوب و تفنگ از در شنیز و آمده اظهار خیر کی و آغا  
 چیر کی کردند قریباً شبیه تنگنای بایس را موسع و دیده بخت را مرتفع دیده چهره  
 بر ما فتند شاهین مرام شاهیه ناچار از صیدگاه دشمن شکاری چون بمله تپی دست

رزم و الاعراق  
 بستند و شمعان  
 بعد و بیعد و و تعد و عد و اضطلاع  
 در موکب شاهیه  
 روم که از دولت عثمانیه  
 عسکر فولاد پیکر سد آهن  
 تندتر از سیل  
 معتده رومیه با عده  
 ایشان بو شات جلاوت  
 بسمت قلعه عطف عنان  
 خارج قلعه تجاوز  
 هزار منج مو تو و  
 هوای قلعه گیری  
 و فربنگ خنک  
 نیز از بالای حصار  
 چیر کی کردند  
 بر ما فتند شاهین

در بیان توجه شاه طهماسب بجانب ایران

بارگشت بعد از آنکه زمان مکنت و اقامت یافت و در یک هوسنا کیشان  
 که با تشخام و شتی در غلیان بود با وامت آب دل سروی مندر و شست قوع قحط و  
 شیوخ قوط ذمیه علت شده استهاض لو او امتزاز رایت والابر توقت راجع آمده الای  
 از راه و وقوز یولوم عازم تبریز گشتند احمد پاشای والی بغداد از نهضت شاهی  
 مطلع و اختر مقصودش از مطلع نهره ملتقم گشته با فواج مجتمع و اسیان مندرع غدوان عدوان  
 عدوان بر انگیخت موبک شاهی بسبب تشنت لشکر و متبد و عسکر کجانب زنجان و  
 سلطانیه توجه نموده بود بعد از ورو و با بھر محمد علیخان بیکلر یکی فارس یا فرسان آندیا  
 و جمعیت آراسته بر کاب پوست از انبغی شاه و سپاه را سلوۃ لصد در وقت الظهور  
 شد الارزی حاصل شد شدن جنود و خلا میس حشود و متفرقین فرق و غایبین حاضر را  
 از مالک تقریبه حاضر و رایات معلی را از ابر بصوب همدان سایر ساخت و در منزل  
 کرو جان همدان مطار و مطاروت و مطار و مطا وحت مرت کرده معارک معارکت  
 و معادک معارکت آراستند نخست محمدخان بلوچ که در میان جنو و پادشاهی باطلها  
 جوهر خود ثمانی حکم سبیت بلوچ داشت با فوج خود آغاز تصادم و تصارم نمود و محض  
 تصادف و تراجهت ضعف را مضاعف و زحمت را شاعر فراحت یافته تر کن ایات  
 ثبات انشلم و نظم قول که بجز نبرج بود مجتهد ساخت شعرب جمله تهب شیا در ب قرو  
 بدعی لبشا شاه طهماسب چون صفون مشظوم مشور و مشور و عقود منضو و خود را  
 کتانی سوزا

لا وامت  
 از کسب و کسب  
 قحط و قحط  
 شیوخ قوط  
 از راه و  
 مطلع و اختر  
 عدوان بر  
 سلطانیه  
 جمعیت آراسته  
 شد الارزی  
 از مالک تقریبه  
 کرو جان همدان  
 و معادک معارکت  
 جوهر خود ثمانی  
 تصادف و تراجهت  
 ثبات انشلم  
 بدعی لبشا

۱۱۱

در اقامت  
 مطار و مطاروت  
 معارکت معارکت  
 جوهر خود ثمانی  
 تصادف و تراجهت  
 ثبات انشلم  
 بدعی لبشا

از است  
 از است  
 از است  
 از است  
 از است  
 از است



در بیان بهنضت شاه و شاه بجانب بغداد

باستصلاح آمده در ارض اقدس توقف داشت و را خطاب با رجح المهر فلفن تینم  
 بختی و لا قبل لهم بها و لخرجه منهنها اذ لته نامور وجود و ایاب ساخته بهنضت رایات منصوره  
 با لشکری که با بری باشد نشان آن در برودن کیم از آنجا اذ بل  
 موقوف و مقصود ضمیر کیفیت کوشش و ضمیر محقوت کردن که فعلکم مد نظر  
 وقت شدن تمام در کمال  
 و نشانکشان و فعل صلحک فساد و خطل و سلمک جهام غیر و ایل بل امر لایرک علیک الایل  
 نشان شما که اول کند است. بهنضت مع انما ساد و سادته. سلام کاری تمام  
 و لا یرک هذا التراج الا بلبس اللبوس و الدرع و قبض السیف و بسط الذرع و یحصل  
 و ترک نمیشود این تراج الا بلبس اللبوس و الدرع و قبض السیف و بسط الذرع و حاصل میشود  
 بها المطلوب و لک و عد عنیه کندوب پس برای ابلاغ این خبر سفیر مذکور بجانب  
 مان مطلوب و این عدده البیت عبر دروغ  
 بغداد و ایلیان شاهی بدر بار سپهر بنیاد و انرا آب یافتند انما یختری لفتی لبس اهل  
 است که جزا به سنده جوان از درستان تملات  
 اگر چه عزمیت نشخیر قند با و ضمیر مسیر رسوخ داشت لیکن حکم در همه با کلو او نتمتعوا  
 کبزار آفتاب بخورند و نتمتعوا  
 و بلههم الایل فسوت یعلمون انخام انکار را منیه الامور مر موشته با و قاتها سا  
 دشوکل کند انما آرا آورده پس عدا سده عالم سوند  
 و بحسین خان غلجانی نسبت مفهوم آنک من المنتظرین الی یوم الوقت المعلوم اعلام  
 بهر شیکه تراز جمله اشارت کشیدگان تا آروز و من که معلوم است  
 و اشارت و در نامه مفاد فحتمتی فی قلعی رقیب عبارت شد و چون ضامن قصد سفر  
 فریب شدن من در قلعی و اقیاناست  
 عراق در مضار صمیم سعادت مضمیر جلوه گر میبود و منبا و شوال عین غلب الضمار و رور  
 مانای که حاضر باشند غالب شد با انما ساد  
 عید رعید فطر که ترک فلک صولجان صولج قام هلال شوال را بگوی زرین خورشید زو  
 چکان نقره پاک  
 و ناله عیدیه آفتاب آغاز مرحله چانی منازل بروج کرد و لقد عا و عید و الایل تهللا  
 نچین که عید و عید و هلال ماه در چشم  
 و بدر الامانی قد تسلج و الجار رایات نصرت طراز بجانب لک طوس و متر از یافت  
 و ماه کامل آرزو با حقیقت شد روز و نیمی شد  
 و در نیمه ماه در ساعتی که از نیم ساعتش هلال شوال اقتباس سرور و جهان من حسین

عید و عید  
 باز آمدن را کوشش  
 جهام  
 این بیان را کوشش  
 از جانب  
 بشکایت  
 رفتن و سنده  
 ۱۱۳  
 عید  
 زنده گان بگویند  
 عید و عید  
 عید و عید  
 عید و عید  
 عید و عید

ورود موب نادری بطوس رسیدن الیچیان روس

الکتاب شرف و جهور میگرد و اروارض ارضیه و فیضیاب طواف روضه نحرین شد  
 چون خدیو بهام راهیم علیه بهم همه ولایات تابعه ایران را که روسیه در روسیه در حیا صده  
 ضبط و شتند در خاطر و الایمیم و آن غریت و صمیم و صمیم یافته با سطلاب ولایات  
 دارالمزده الیچی بولایت روس که در آن عهد مذلولانی و جدت امراة تملکهم از حال اینشان  
 خبر پیدا و فرستاده بودند مقارن ورود موب و الایبارض اقدس عرضیه الیچیان صل  
 یافت که ولایت ستارا و کیلان او کیلان دولت روسیه بجلیه تجلیه نموده سپرده اند  
 در راه مصاحت سپرده لیکن بسند و باقی ممالک شمالی و در کرد و در بند استخیر قطع ایروان داشته اند

اینکه بهینست از آنجا که  
 اینکه بهینست از آنجا که  
 اینکه بهینست از آنجا که  
 اینکه بهینست از آنجا که

۱۱۲

در بیان نهضت موب نادری بجانب بغداد  
 خلد نظام و اعدید عوالی دارالسلام

پس بمصداق الروم اذالم تعنی غزت ساز سفر جانب عرب رهت نموده توکل  
 بفضل میع رب و از مقام غرت غزم عراق عرب کرده در هفتتم محرم الحرام ۱۲۵۵  
 خمس و اربعین مانه بعد الالف از ارض اقدس تخریک لوای طفر بر حیم و از راه نیشابور  
 آهنگ ملک عراق عجم و تخگاه جم نموده آوازه نهضت را بایات حشر و انی را طظنه افکن  
 ملک حجاز ساختند چون شاه و الایجا بگاه بعد از آنکه معنلوب روسیه کردید و در کما  
 و نهضت با کوچک و بزرگ لایسما با خسر و بیمال در پرده ناساز کاری و بجرکات خارج  
 آهنگ مخالف نوازی میگرد و اورا در اصفهان کوشه نشین ساختند شاهزاده حسین

اینکه بهینست از آنجا که  
 اینکه بهینست از آنجا که  
 اینکه بهینست از آنجا که  
 اینکه بهینست از آنجا که







در بیان نهضت نادر شاه بجانب بغداد

الرعب وضاق بهم الرعب و شکی است سایر که من نام من حد و نهضت الکامیاد <sup>خون قنک شد بانها گشت دنگ کسبک جوابی از من خود پیر میکند او را صاحب دیار</sup>  
باجلان حاکم ذهاب باخلان گرفتار و اسیر شدند کما قبل صواب المرای بالذول <sup>دوستی تدبیر بدلت است دینور تبر</sup>  
بذبا بهایس خدیو و الا که وار و نواحی بغداد و بعد از سیر آن مواضع محل موسوم سیرا <sup>بر رفتن دولت</sup>  
پتیه برای قرار دوی همایون احتسبار و سیر آن عالی اساس استوار نمود و بخا <sup>بر رفتن دولت</sup>  
سر وقت کردون قیاب بر قیاب گردون بر افراشتند چون رومیه را شط <sup>شطط جواز حدی است</sup>  
و شطارت اشتطاط و اشت خیال عبور از دجله بر خطر بر خاطر خطور از نخلستان <sup>نفرانی</sup>  
نخیل اقطع قطعه نموده بعد از انقضای قطعه من الی لیس قطعات حمل را حمل شتران ناقه <sup>نخلها بعضی از شب</sup>  
سیر قوی خلقت و نظایر بدایع افلا نظرون الی الایل کیف خلقت کرده و آنها را از <sup>آیا نظر میکنند شتران که چگونه خلقت شده اند</sup>  
اظهار عمیق گدا سیده بنا حیه نهران رسانیده بوقوف ایلمی قرنگ که در آن آوان <sup>جریبای گردود</sup>  
وارد دوی کیوان پوی کشته بود و هویر قم فی المار و لیه القنطرة بلا اوتا و علی <sup>داد پیوست در آب دوی بست پل را بنا یخ</sup>  
الہواء در عرض بکر و ز بهم پیوسته و خیک بسیاری که با گل پر باد صاحب غرورم <sup>بنا</sup>  
از هم سری میزد بر آنها بسته سطح آب باستسقاء زقی متبلا گردید یعنی آلات ختیبیه ا <sup>بنا</sup>  
بهوا داری خیکها با عرق القربه بر روی آب کشیده از دو طرف با و تا و متین زمین <sup>بنمای حکم</sup>  
استحکامم دادند بعد از آن حضرت با چهار هزار نفر از ابطال حال رجالا و رکیانا ماجا <sup>دیران مردان پادگان و سواران</sup>  
جواز یافتند پل سر رشته قرار داد زیر پای دلیران کردن فراز از دست داده کسخت <sup>کسخت</sup>  
مقارن آن بصره خیمه کوفه شفق یعنی سوا و دید شام ظاهر مضرا هتیار عساکر خدیو و مشق

کسی که جوابی از من خود پیر میکند او را صاحب دیار  
دوستی تدبیر بدلت است دینور تبر  
بر رفتن دولت  
نخلها بعضی از شب  
آیا نظر میکنند شتران که چگونه خلقت شده اند  
جریبای گردود  
داد پیوست در آب دوی بست پل را بنا یخ  
بنا  
بنمای حکم  
دیران مردان پادگان و سواران  
کسخت  
کسخت

کسخت

کسخت

رسیدن نادر شاه بالشکر نصرت اثر به بغداد

الیوم انما لربط الجاش علی الاعیاش از قلمت فلت اندیشه متذکشته با ملان لوسبت  
تیز عمل در جنگ کمی کرده  
 بغداد که نه تخریبت بعد از منقضی جوش من اللیل افواج فولاد جوش حوسش الفواد چون  
بهر آنکه دلیر سینه دلیرا تیز خاطر  
 خوش جوش و خروش بر آورده بر سر رومیه که جمعی در جوش و خطیره خطیره کاظمین علیها السلام  
جرات خاند عوط دیوار است بزرگ  
 و بعضی در مجازات معسکر نصرت عتصام در کنار شط بر سر مستحفاظ مقام داشتند و تگاور  
 آنکسخته در مقامیکه مشاهده شریفیه مشاهده میشد از دو جانب در آن شب تاریک ان الدجا  
مرضی است سویا شب تاریک  
 پیجا و حرب نجومه سنتها و البرق فیها حسامها کان النجوم البها و یات فارس سبتا قطبان  
از نگاه جلالت و ستاره تیزه او میباشند کبری در شب نمیشود و میباشند که با ستاره که فرو شده سوارهای باشند که فاده اندرین  
 الاسفنه باهما کان سنا المیرج شعله قابس تلوح علی بعد فتنی خرامها القاد شواغل جدال و  
تیزه کلا آنها که با برق مریخ سند سراز نور منند از دور او میشد پیشه مشاهده ای آن  
 از شب نایره سیف و ستان شب ظلمانی را بر روز نورانی بدل بنکام انفلاق صبح کج  
عرضه  
 و سهیل خول سهیل حیدر زمه رزم را سماع سماع قلعه کیان کرد افواج رومیه با تو پنازه و  
سینه استند اینک ساعا  
 استعداد بدافعت و رانده صفوف حرب را با پایا و کان و سواران سور ستوار کردند  
 با اینکه عسکر بسات آیات بغداد قرون از تعدد آفات قرون بودند خدیو کمی با کمات  
مردانگی دیر باد لیران  
 کم دست تهور از کم بازیده مصداق کم من فتنه قلیله غلبت فتنه کثیره عیان ساختند و  
چه بسیار از لشکر کرده که غالب شد و بر فخرنا  
 با تنفهای میغ فرسایض تصافح با لایاری مقابلهها و حدی صافح الاعناق و القسما  
شیرا جوهرند که معانی می کنند با دستها بطن آنها دبیری آنها بر سر کوه بنا و سیتا  
 ضحاک من حلال الاعما و مضله حتی اذا اختلف ضربا کبیر ما و تیرهای نیارک آسما مشقتات  
خندیدند از شکات غلاما صفت زده کان تا آنکه مختلف شد ضرب او که گریسته بجزن شماره تیرهای است سده  
 سلین الروم زرقتمها و العرب الوانها و العاشق القصفا مان را اینا سوا ما قبلها بملایری  
کرده اند دوم را کوهی آنها عرب را زکما آنها را عاشق شکسته آنها ۱۰۰۰ هم با حربه های قبل آنها سر خود حریف کرده  
 فیندی البهار عیها اجفالصف شکنی و خصم فکنی پراختند از میر تیغ خونبار جو بار خون چون  
بهرند می آید بنزد او استخوان و بیانه نماند

شکر  
 سراسر  
 بنشین  
 شعله  
 جل  
 بال  
 اسان  
 بکل  
 ۱۱۸  
 سراسر  
 شکر  
 سراسر  
 بنشین  
 شعله  
 جل  
 بال  
 اسان  
 بکل  
 سراسر  
 شکر  
 سراسر  
 بنشین  
 شعله  
 جل  
 بال  
 اسان  
 بکل

در بیان نهضت نادر شاه بجانب بغداد

چگون در شاطی شط سیلان یافت و از آنش آب زنگ آب آتش زنگ جریان و خارج  
 بغداد خون بقم جاری مجری نیل مصر گردید و جمله دیگر از آب غدیر و رضای بامون پدید  
 احمد پاشای والی بغداد و بعد از وقوع این امر بهیچ منکر بحسن بکمر تخصص در آمد قلعہ را نیز سیلا  
 و ملا و عاقبت ساخت و جبل جبارت را برید و لشکر نادری بتوابع بغداد و ارباع اربعه اتمه  
 سبعة علیهم الالاف الختیه که جنات ثمان تحت قباب تسع است مستولی گشته از معارک شیخاد  
 بیساج بوجای سوج ستام و صرصرانی صرصری کوه سنام که مهریه مهر مہار سپهر و بختی فلک  
 حامل در جنب بیکلستان خال بود ع همه گردون شکوه کوه کوبان و هر شط و جسر روانی مانده  
 جسر و شط روان هر یک در زیر حصار نموداری از حصار باره و بیعت اندامشان قریبیت  
 اختر سیاره عرض استلاب و لفظه از دلاب و جوارسی مشحون بکینیز را کذا نخلستان  
 بصره برای اذخار قلعه کیان از روی شط و حساری آمد طعمه کام احتلاس و لما نطه  
 مذاق انتهاب ساختند اصاب بتمرة الغراب و بر جمیع باغات و بسایین مما ثبتت الاله  
 من نقلها وقتا بها و قومها و عمد سها و لصلها مانند رحل حسرا و دست یافته  
 پایال هلاک و علایم و اد غیر ذی زرع را نمودار کردند و نبتوا اعقار هم فی عقور دار هم  
 و ضیعوا ضیا عم فی بیوحته قرار هم و ارتعوا زرعهم ضا قو اعم و اهلکو احرم و اجدعوا عر سهم  
 خلوا من کل نبات و فرغوا من اقوات و قوات حتی خلا خلا لها من کل و نحو  
 جلا خلا لها عن الزبیب و التمر و ما بقی من حنصرة الافصنه فی افواه زید و عمر  
 یا شد بشیر اسر از سوز دخرها و باقی ماند از خیر میوه الا اخادده شده از دهن های زید و عمر

بغداد خون بقم جاری مجری نیل مصر گردید و جمله دیگر از آب غدیر و رضای بامون پدید  
 احمد پاشای والی بغداد و بعد از وقوع این امر بهیچ منکر بحسن بکمر تخصص در آمد قلعہ را نیز سیلا  
 و ملا و عاقبت ساخت و جبل جبارت را برید و لشکر نادری بتوابع بغداد و ارباع اربعه اتمه  
 سبعة علیهم الالاف الختیه که جنات ثمان تحت قباب تسع است مستولی گشته از معارک شیخاد  
 بیساج بوجای سوج ستام و صرصرانی صرصری کوه سنام که مهریه مهر مہار سپهر و بختی فلک  
 حامل در جنب بیکلستان خال بود ع همه گردون شکوه کوه کوبان و هر شط و جسر روانی مانده  
 جسر و شط روان هر یک در زیر حصار نموداری از حصار باره و بیعت اندامشان قریبیت  
 اختر سیاره عرض استلاب و لفظه از دلاب و جوارسی مشحون بکینیز را کذا نخلستان  
 بصره برای اذخار قلعه کیان از روی شط و حساری آمد طعمه کام احتلاس و لما نطه  
 مذاق انتهاب ساختند اصاب بتمرة الغراب و بر جمیع باغات و بسایین مما ثبتت الاله  
 من نقلها وقتا بها و قومها و عمد سها و لصلها مانند رحل حسرا و دست یافته  
 پایال هلاک و علایم و اد غیر ذی زرع را نمودار کردند و نبتوا اعقار هم فی عقور دار هم  
 و ضیعوا ضیا عم فی بیوحته قرار هم و ارتعوا زرعهم ضا قو اعم و اهلکو احرم و اجدعوا عر سهم  
 خلوا من کل نبات و فرغوا من اقوات و قوات حتی خلا خلا لها من کل و نحو  
 جلا خلا لها عن الزبیب و التمر و ما بقی من حنصرة الافصنه فی افواه زید و عمر  
 یا شد بشیر اسر از سوز دخرها و باقی ماند از خیر میوه الا اخادده شده از دهن های زید و عمر

در محاصره بغداد و قحط و غلای درون آن

ولا جزر فی ترها ولا عجم فی عربها ولا جزر فی الریح ولا شلح للریق حکم والا در اندک  
 درستی نماند در خاک آن در غارتی در عربستان و نه مردار شده را تا در پیش چشم و تنگی آبهای سدین  
 روزی جسر مدو و کمانشان بر دجله مرتب گشته فوجی انجم حشر از جسر عبور و جوالان  
 هماین مجیم اردوی منصور کردند زمان محاصره مدید و قحط شدید در بغداد و پدید آمده  
 یغنی بهنایت رسیده قلعه کیان را از کثرت غلای و قحط غله ماده جمع استداد و اسات  
 یاس استداد و طریق حنبت و رض استداد یافت و طمعه معاشرت روی حسن معاش  
 حکم شدن بها نچو زدن حسن کشیدن  
 و معاشرت بر تافته الالی دران فصل سیف پیوسته شتاب و ده با خون جگر تغذی تغذی  
 زندگان غذا خوردن غداقا  
 بیکر و ندو برای قرص جو کندم آسایین چاک گشته از درون تقیده آثار و فایده  
 کرم تقیده فاده پس شود  
 بطور می آوردند و در آرزوی نان و دو قرص کرم و سر و آفتاب و ماه را غنیمت  
 دانسته ایام ولیالی می شمروند و در تحصیل روزی روزی لشب میرسانیدند و از فقدان  
 دانه قالیب قالب تهی می ساختند و بهوس قرض و سنه قرض و سنت اچار تکبیر می کردند  
 خنای سینه  
 و تمینای لقمه طعام طعمه فر عفر میشدند و بهوای مطبوخ خام خیالات خام می بختند و  
 سیرانده  
 بیاد گوشت قدید خام را پنجه می خوردند و در جستجوی برنج ماشی می گشتند و بیاد  
 بیصل می نمایند و در طلب جزر از در و دیوار مزاج تسالنی بامینین سلحجامی شنیدند و بلغم  
 بجوای از من آن منت میگذاردم  
 بلغور و شیش شیش اعلقه هستی نمودند از کمال مجاعت اگر کلوچی می یافتند لذت  
 کرسکی  
 صلوای خشت بکار میزدند و از فطر کرسی اگر کسی میبختند حاضر در ویشانه ساخته شکم از راه  
 نوعی از غله است  
 شک قناعت می کردند و باشتیاق صاعی شترنج در شطرنج با چندین ترو و

در محاصره بغداد و قحط و غلای درون آن  
 درستی نماند در خاک آن در غارتی در عربستان و نه مردار شده را تا در پیش چشم و تنگی آبهای سدین  
 روزی جسر مدو و کمانشان بر دجله مرتب گشته فوجی انجم حشر از جسر عبور و جوالان  
 هماین مجیم اردوی منصور کردند زمان محاصره مدید و قحط شدید در بغداد و پدید آمده  
 یغنی بهنایت رسیده قلعه کیان را از کثرت غلای و قحط غله ماده جمع استداد و اسات  
 یاس استداد و طریق حنبت و رض استداد یافت و طمعه معاشرت روی حسن معاش  
 حکم شدن بها نچو زدن حسن کشیدن  
 و معاشرت بر تافته الالی دران فصل سیف پیوسته شتاب و ده با خون جگر تغذی تغذی  
 زندگان غذا خوردن غداقا  
 بیکر و ندو برای قرص جو کندم آسایین چاک گشته از درون تقیده آثار و فایده  
 کرم تقیده فاده پس شود  
 بطور می آوردند و در آرزوی نان و دو قرص کرم و سر و آفتاب و ماه را غنیمت  
 دانسته ایام ولیالی می شمروند و در تحصیل روزی روزی لشب میرسانیدند و از فقدان  
 دانه قالیب قالب تهی می ساختند و بهوس قرض و سنه قرض و سنت اچار تکبیر می کردند  
 خنای سینه  
 و تمینای لقمه طعام طعمه فر عفر میشدند و بهوای مطبوخ خام خیالات خام می بختند و  
 سیرانده  
 بیاد گوشت قدید خام را پنجه می خوردند و در جستجوی برنج ماشی می گشتند و بیاد  
 بیصل می نمایند و در طلب جزر از در و دیوار مزاج تسالنی بامینین سلحجامی شنیدند و بلغم  
 بجوای از من آن منت میگذاردم  
 بلغور و شیش شیش اعلقه هستی نمودند از کمال مجاعت اگر کلوچی می یافتند لذت  
 کرسکی  
 صلوای خشت بکار میزدند و از فطر کرسی اگر کسی میبختند حاضر در ویشانه ساخته شکم از راه  
 نوعی از غله است  
 شک قناعت می کردند و باشتیاق صاعی شترنج در شطرنج با چندین ترو و

در محاصره بغداد و قحط و غلای درون آن

در بیان نبضت نادر شاه بجانب بغداد

کتابت حیات

نسخه بارند و در کتابخانه

مختصا

راده و سنجک

سکات دارد

مختصا

فاسله بودن

مختصا

مختصا

گروه نه بخانه نشتر نجف عم می باحتند المخل مغل العیش و موت الموت و مشتى خوب که بدست  
شان می آمد که می نزار حیات لالی در خوب نهان کرده مسکه حیات میا ختند که ایچ  
مانع الرجوع و موت القوت خشتخاش بغداد که اجراء من المراسمی تخرج بودند از شوق دانه ارن  
الروم و از کمال توخش متوجش و متحاشی کشته با احمد پاشا و صد و تحلیط و تنسیط در آمده  
بضرب المباش البدراش اممثل کروانیدند و در طلب حصص نه خود بلکه جمیع اعزّه ملک  
اول من قیش الخمس شدند پیر چند جبّه جا و رس در کراهنای ارن از شاه و انج عدی  
آمد و کلوی آسپا در عم دانه خشک ماند و قدر از قدر افتاده و دیک از حسرت دیک  
دیک سینه بر آتش نهاده و اوجاق دو و مانهای کثیر الراء که زبان زبان اش بر زبان  
میرید با دهن خاموش و درون افسرده نشست هذا امر الا قتاله قدری دانه  
بنوعی نایافت شد که طبری را وحش میتوان گفت و تخم بینه بخوسی بر افتاد که از  
ماکیان صدای خروس میتواند شفتت افروا بینه و کام خصم از خصم و خصم  
بحدی تا کامی کزید که جمعی هر روزه بر سم در یوزه راه کزیر چینه چینه خسته خسته  
حسبته نند که باین خود را از حصار بیرون افکنده ار و معسکر حضرت اثر و فی یوم دی مسفته  
از مواجد من اسلوا من کامیاب و بهره ور می کشتند و هر یک که طریق نمیتوان  
فی الارض اختیار و اجری من السیل تحت اللیل فرار می نمودند لقمهای کلو سوزا ز صفا  
مداب لا ماکله الا الخاطون التتتام کرده از زندگی سپر میشدند زب اکلته  
که اخته نینور و در آنرا هر خطا کاران

مختصا

مختصا

مختصا

مختصا

مختصا

مختصا

مختصا

مختصا

مختصا

نسخه بارند و در کتابخانه

مخاربه در شاه با توپال عثمان پاشای سرعسکر در بغداد و شکست کز شاه

منعت الاکلات الحاصل قلعه کیان بغداد خراب سال از عن من بود البصره کشته از فوت  
 قوت و تغذای غذا همسار مساهم هم شدید شدند و بعضی از اهل دارالسلام از فرط  
 جویدنل سرایه حیات کرده و مردند و مفاد اهل دارالسلام مرد و باین تلویح بر لوحه تصریح  
 رقم زندان پاشا ناچار در تفویض منقول سپهر بنیاد تا آخر ماه صفر و ماخون مؤخر الصفر موعده السحر و عده

در بیان مخاریه با توپال عثمان پاشای سرعسکر  
 و ظهور کسب در لشکر عباد فتح بتقدیر ایزد و چون و کشاف لول غلبت  
 و از روم فی ادنی الارض هم من بعد غلبهم سیغلبون

از دولت فلک صولت عثمانیه عثمان پاشای صدر اعظم سابق که در جنگ و نیک سبب  
 پاداری از پارتی هم کلوله در یافته توپال اشتهار داشت بسرداری سمت بغداد و مامور کشته بود  
 در مجاری اینمقال مشاری این اقوال خبر وصول پاشای مذکور از جانب مرسل متوصل اصل  
 و قلوب مغرب قلعه کیان را ازین نوید مرغوب سکون و سلوب حاصل کشته در ایفای عهد  
 سران کرد و نکشی بر آوردند پاشا چون طره شطرا چون طره قط بدست گرفته بادل فی آرام  
 با آرام می آمد و بقدم مقدم جلا و بوخر آخری طریق تنظیم می پیود تجنت ترانخا المافیة  
 من عرج و لیس له فیما تکلف فرج هنگام چاشت با جیش پرچاش یرخاش جوی بمقابله طبیعه  
 کریم العصر در آمدند و فی انظره جار بالعضیهین که افواج تبهم بهم مصادوم و مصادف ملاتی  
 و ملاعت کشته در دوران در آنجا صقور علی اثناج حیر و عوالب و اسد

در خیره درونی  
 مع دو خور و لایک  
 معنی از آن فودر منما  
 عبادی سید و بیکر  
 عبادی سید و بیکر  
 عبادی سید و بیکر  
 عبادی سید و بیکر  
 عبادی سید و بیکر

۱۳  
 طره قط  
 در ایفای عهد  
 در ایفای عهد  
 در ایفای عهد  
 در ایفای عهد  
 در ایفای عهد

کتاب بغداد و خرابی

افا

مصفا و هم  
 مصفا و هم  
 مصفا و هم  
 مصفا و هم  
 مصفا و هم



چنان عکس مرک ساخت که از چار آینه پیکر غمخیزی و قالب پیولاسی بلایان خبر عکس مرک  
 متصور نمیشد و مهر بر مهر نوحی جو هوا و جوت سهارا با آتش تابش تضتید کرده که شک در زیر سناکت  
 با دپایان زرین نعل خبر سناکت سیم نمینو و سهام اشته خوردان هوای گرم آهن نقتتسا  
 در بر بهادران سرد و سیکر و ناک سهام سرنج در سناکت سفید لفلولا دستبر عمل زرد و سیکر و از  
 بواج هموم سرد گرمی آنها لظنی نراغه للثومی بروی ظهوری آند و از هوای مسادی و  
 ماییت مهامه آتش با ویت و ما اوراق ماهیه تاره حاسب زبانه میکشید خشک آنکس که  
 دران جنگ در سایه دیوار نیستی آرمید و خوشحال مبارزی که دران وادی بی  
 آب از آب روان دست می شست بیت ز نور تابش خورشید لعل فام شدی  
 سروی آبوی دشتی چو آتشین خلخال چو گرم کشتی آب از هوای آتش طبع بشیزه نرم شد  
 در مشام مایه دال در عین بهتر از مین و معان صیف که آب حسد در دم سیف یافت  
 نمیشد آب دلیران چون تشنگی ایشان به نهایت رسید بل ماه در چشمه آفتاب نماند  
 و زبان در کام اسبان تر سبان لسان سنان خشک شد پخه نرم آوردان لعلی از استعالم  
 سیف الماس فام برنگ پخه مرجان از کار باز ماند بدن در تن و درج و بدن از شدت  
 هوا جبر و حر هوا نذاب و آن قلب طامی چون قلب طامی از آفت تاب آفتاب قیامت  
 و مرد و مرکب از کثرت میدان در میدان آفتخام دل بر مرکب نهاده دلیرانی که از  
 تیغ ابکونشان کام ختم سیراب بود از بی آبی از زندگانی آبی شدند و بهادرانی که

کرم سناکت سیم نمینو و سهام اشته خوردان هوای گرم آهن نقتتسا  
 در بر بهادران سرد و سیکر و ناک سهام سرنج در سناکت سفید لفلولا دستبر عمل زرد و سیکر و از  
 بواج هموم سرد گرمی آنها لظنی نراغه للثومی بروی ظهوری آند و از هوای مسادی و  
 ماییت مهامه آتش با ویت و ما اوراق ماهیه تاره حاسب زبانه میکشید خشک آنکس که  
 دران جنگ در سایه دیوار نیستی آرمید و خوشحال مبارزی که دران وادی بی  
 آب از آب روان دست می شست بیت ز نور تابش خورشید لعل فام شدی  
 سروی آبوی دشتی چو آتشین خلخال چو گرم کشتی آب از هوای آتش طبع بشیزه نرم شد  
 در مشام مایه دال در عین بهتر از مین و معان صیف که آب حسد در دم سیف یافت  
 نمیشد آب دلیران چون تشنگی ایشان به نهایت رسید بل ماه در چشمه آفتاب نماند  
 و زبان در کام اسبان تر سبان لسان سنان خشک شد پخه نرم آوردان لعلی از استعالم  
 سیف الماس فام برنگ پخه مرجان از کار باز ماند بدن در تن و درج و بدن از شدت  
 هوا جبر و حر هوا نذاب و آن قلب طامی چون قلب طامی از آفت تاب آفتاب قیامت  
 و مرد و مرکب از کثرت میدان در میدان آفتخام دل بر مرکب نهاده دلیرانی که از  
 تیغ ابکونشان کام ختم سیراب بود از بی آبی از زندگانی آبی شدند و بهادرانی که

۱۲۴

کرم سناکت سیم نمینو و سهام اشته خوردان هوای گرم آهن نقتتسا  
 در بر بهادران سرد و سیکر و ناک سهام سرنج در سناکت سفید لفلولا دستبر عمل زرد و سیکر و از  
 بواج هموم سرد گرمی آنها لظنی نراغه للثومی بروی ظهوری آند و از هوای مسادی و  
 ماییت مهامه آتش با ویت و ما اوراق ماهیه تاره حاسب زبانه میکشید خشک آنکس که  
 دران جنگ در سایه دیوار نیستی آرمید و خوشحال مبارزی که دران وادی بی  
 آب از آب روان دست می شست بیت ز نور تابش خورشید لعل فام شدی  
 سروی آبوی دشتی چو آتشین خلخال چو گرم کشتی آب از هوای آتش طبع بشیزه نرم شد  
 در مشام مایه دال در عین بهتر از مین و معان صیف که آب حسد در دم سیف یافت  
 نمیشد آب دلیران چون تشنگی ایشان به نهایت رسید بل ماه در چشمه آفتاب نماند  
 و زبان در کام اسبان تر سبان لسان سنان خشک شد پخه نرم آوردان لعلی از استعالم  
 سیف الماس فام برنگ پخه مرجان از کار باز ماند بدن در تن و درج و بدن از شدت  
 هوا جبر و حر هوا نذاب و آن قلب طامی چون قلب طامی از آفت تاب آفتاب قیامت  
 و مرد و مرکب از کثرت میدان در میدان آفتخام دل بر مرکب نهاده دلیرانی که از  
 تیغ ابکونشان کام ختم سیراب بود از بی آبی از زندگانی آبی شدند و بهادرانی که



# در کشتن و کوشش ووشکر و گرمی هوا از تابش آفتاب و اضطراب و فحش آب

تفتان تفتان

مفسد هم و منظر  
 در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب  
 در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب  
 در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب

از بیایت هیت شان زهره در ابدان و باش و ادشاب و شیح شیخ و ثاب آب میشد عجمان و  
 غیبان از آب محالوق و سیف حالوقه جرحه نوش صقرا بجاس حلاق کشتند و جمعی لهبان و تفتان  
 از غلبه غله بخلغله خود را بران دریای آفتش زده و چو سیار شمشیر آبدار شاداب گردیدند  
 و فوجی نطشان و عطشان باهی آسادرشاک بیتابی افتاده اعطش من احوت چون آب  
 بسوی دجله رواند و در حومه اصطکاک و اصطدام و عرصه اضطراب و اضطرام  
 نوایر اضطراب و اضطراب اصطلام و اضطرام یافت و مرایر تبثت و اضطراب انصرام در  
 جوشن در بر و دل در جوشن حریر تافت کشت و حریر و تافت در زیر درع جدید  
 از کوره حدادی دم ز در ب یوم هوا و تیلظنی فتحاکی قواد صب مست قلمت او  
 حره حر و جوی ربا صرف عناضاب جهنم سخن مختصر بدلول کل شرب مختصر دلیران  
 کابی از آب سیف شرف مختصر میشدند و کاهی از دم قرصاب قرض آب میخواستند  
 عرق که از عروق اسیان روان میشد آب سیوان شمرده مایه روان میساختند  
 و آبی را که در نوک خنجر آبدار کمان میگردند کلو بدن تر کرده از غم تشنه کامی  
 میرستند و در آن یوم آیت آیت پیشوی الوجوه ارجین وجوه سپاه ظهور یافته  
 جمعی از ایشان از مواقع بواج کرم بر جای خویش سرگشتند من الله علینا و قنا  
 عذاب السموم و در بزم آن هوای کرم اجل سروده کشته گراما کرم سروده  
 می بود و تا فوجی سرمست بنجاک افتادند و در و امیاه عطیش و حیاض غلظت چند

در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب  
 در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب  
 در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب  
 در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب  
 در وقت تابش آفتاب  
 اضطراب

در بیان محاربه نادرشاه با توپال عثمان پاشا

سهم طالع و طالع سهم عظیم و مرامی مراد و مرام رومیه سخت بز خاک قاز با سهم  
 نیز نام است تو سبیم تبرای شانه پاک شود  
 خلیب آمد لکن مانند شرم زاحف و حاجی بسخت اندازی چرخ سست پشت کج  
 کشته رمیه من عنیب رام ناقه شده که مع الخواطی سهم صایب و نشابه کاریلان همکین  
 زانی بدون بهتره اندازی با فطشه تیری راست کرد است  
 که در قوس نفوق هوا علا با ذاقوق مفوق میبود و الف و د ثور و بد به مقصود و شکر  
 زیاد تر آن اعلا تر است و بلند تر است  
 منظر منظر کور وید کما قبل اهل الحرب والجدل من الحرب والجدل و ظهور این حال  
 چشم نامنگل چنانکه گفته اند از جنگ خدا خشن میان جنگ دانشی کردن است  
 در حال سیاق سباق سباق و شباق شباق مضمار جلالت کشت و شخب فی الاتار و  
 روشن میش گرفت زنی که خار بند است باشد و در آن کجین پیش گرفته  
 شخب فی الارض و مضمون الحرب سجال بعضی از دلیران مجال صلوت در مجال حرب  
 زمین جنگ دو پیر است  
 و جلواح رزم بجالحت و مکاحمت مشتغل و برخی از عراض کفاح و فلاح منتقل کرد دیدند  
 زمین کشاد  
 و درون طمچ بضر و ب ملاحمه ضروب ابطال را رقم ابطال بر صیغه هستی کشیده شد  
 جنگ اقسام دلیران ا بطل شدن  
 قصایر حال دلیران مفا و لقد صتم شینا او او اگر دورایات کرو فر فریدونی فتور یافت  
 تحقیق کرده اند چیز نایم  
 بر حکم پوش تو سن پوش پوش قانی که از کاب زرین زرین مهربان بر صعو که  
 پای زرین  
 مغاق سپهر زرین و زینت افکن می سکتین او پیادگان سلین عثمانی که از سر کشی  
 اسپ خوب  
 پهلوزده در زیر پای و اور دارا درایت سکت در ی یافت که ان ابجواد قد یکلو خاوش  
 نمیدگی و بزرگی سرخون کرده  
 از سماء بر زمین آمد یعنی از کوچ کو هر کین ابرش کوه شکوه شکو خیده شد و چرخ نگون  
 لغزیه و ویت در آمده  
 ازین شاه اندازی بی اندازه نگو نگو مهیبه و اضر خورشید آسا از شرق و قد  
 کنایه از خود نمانیت جیب کرده شد  
 سا که گوشه کلاه بر اگیل میبود و قبل شمشاه ارض و شاد و ترایب اتراب شرب  
 رو کرده همان او بر زمین استغزانه های سینا

طالع سهم عظیم و مرامی مراد و مرام رومیه سخت بز خاک قاز با سهم  
 نیز نام است تو سبیم تبرای شانه پاک شود  
 خلیب آمد لکن مانند شرم زاحف و حاجی بسخت اندازی چرخ سست پشت کج  
 کشته رمیه من عنیب رام ناقه شده که مع الخواطی سهم صایب و نشابه کاریلان همکین  
 زانی بدون بهتره اندازی با فطشه تیری راست کرد است  
 که در قوس نفوق هوا علا با ذاقوق مفوق میبود و الف و د ثور و بد به مقصود و شکر  
 زیاد تر آن اعلا تر است و بلند تر است  
 منظر منظر کور وید کما قبل اهل الحرب والجدل من الحرب والجدل و ظهور این حال  
 چشم نامنگل چنانکه گفته اند از جنگ خدا خشن میان جنگ دانشی کردن است  
 در حال سیاق سباق سباق و شباق شباق مضمار جلالت کشت و شخب فی الاتار و  
 روشن میش گرفت زنی که خار بند است باشد و در آن کجین پیش گرفته  
 شخب فی الارض و مضمون الحرب سجال بعضی از دلیران مجال صلوت در مجال حرب  
 زمین جنگ دو پیر است  
 و جلواح رزم بجالحت و مکاحمت مشتغل و برخی از عراض کفاح و فلاح منتقل کرد دیدند  
 زمین کشاد  
 و درون طمچ بضر و ب ملاحمه ضروب ابطال را رقم ابطال بر صیغه هستی کشیده شد  
 جنگ اقسام دلیران ا بطل شدن  
 قصایر حال دلیران مفا و لقد صتم شینا او او اگر دورایات کرو فر فریدونی فتور یافت  
 تحقیق کرده اند چیز نایم  
 بر حکم پوش تو سن پوش پوش قانی که از کاب زرین زرین مهربان بر صعو که  
 پای زرین  
 مغاق سپهر زرین و زینت افکن می سکتین او پیادگان سلین عثمانی که از سر کشی  
 اسپ خوب  
 پهلوزده در زیر پای و اور دارا درایت سکت در ی یافت که ان ابجواد قد یکلو خاوش  
 نمیدگی و بزرگی سرخون کرده  
 از سماء بر زمین آمد یعنی از کوچ کو هر کین ابرش کوه شکوه شکو خیده شد و چرخ نگون  
 لغزیه و ویت در آمده  
 ازین شاه اندازی بی اندازه نگو نگو مهیبه و اضر خورشید آسا از شرق و قد  
 کنایه از خود نمانیت جیب کرده شد  
 سا که گوشه کلاه بر اگیل میبود و قبل شمشاه ارض و شاد و ترایب اتراب شرب  
 رو کرده همان او بر زمین استغزانه های سینا

کرنه

بروی درآمدن اسب نادر شاه و اندازی او شکست لشکر

کشت غلامانی که مانند سعادت و اقبال حلقه بکوش رکاب بودند گلاهِ و افسر بر سر آن سرور  
 گذاشته جنسیت کشتان از جنایب خاص پیش کشیده آنحضرت از سبکسری فلک نیز منفر سر کران  
 بود باز بدستگیری اقبال بر پشت با دپای کوه پیکر آورده و بضم آورده با فوج مجرب و سبک  
 مجرب بر ایشان زد و چند تن از او میه نوک سنان و دم تمنع تنوک از بنال سپال افکن در میدان  
 قراع بکار بندی قراع علیه ضربا بالیمین سبکتر از شمال از فین قراع سیر افکن شده از قراع  
 و قراع مهنی قراع ساخت زما نیکه کو کبه سلطان عصر یعنی آفتاب قریب الاقول و سبک  
 مغلوبان از حرب و ضرب مغلول گردید بجاء غلبه و اغلب غالباً مغلوب شده  
 طوم طره عزم و عطف عثمان عنون از عرصه زرم کرده بجانب بهر زی چون آب  
 روان کشتند آب و قبح الفوزة المینح و الاخیر فی الغازی اذا آب سالما الی اخی لم  
 یخرج و لم یجد و اهل ارد و نیز از و سمت شط کو چیده بهو کب الا پو ستنند سحر کابان  
 که رومیه بغداد که خود را بهروز و خصم را در بهر نزد دیدند زکی مزاج کشته مانند فوج ذباب  
 که بجانب غسل غسل شو و یا خیل و اب که سبب کا هان که مان گند متها جم و از القاط  
 و انه و خوشه و غله و توشه که از مسکر و الا بر زمین مانده بود متعقم کشته بجم و سپاس الذی  
 اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف پرداختند از خصم الزمان جار القاعوی و الهاد  
 طعام و اهل آنرا از کرسنکر و امین کرا داند آنها را از خوف چون دست یافت زان آمد ماه که کرد و لند دراه نامنده

در بیان توجیه موکب نوری کربت ثانی بجانب روم  
 و قتل عثمان پاشای سر عسکران فی ذلک لعبر لمن یجشی

بجانب بهر زی چون آب  
 روان کشتند آب  
 و قبح الفوزة المینح  
 و الاخیر فی الغازی  
 اذا آب سالما الی اخی لم  
 یخرج و لم یجد  
 و اهل ارد و نیز از و  
 سمت شط کو چیده  
 بهو کب الا پو ستنند  
 سحر کابان  
 که رومیه بغداد  
 که خود را بهروز و  
 خصم را در بهر نزد  
 دیدند زکی مزاج  
 کشته مانند فوج  
 ذباب  
 که بجانب غسل  
 غسل شو و یا خیل  
 و اب که سبب کا هان  
 که مان گند متها  
 جم و از القاط  
 و انه و خوشه و غله  
 و توشه که از مسکر  
 و الا بر زمین مانده  
 بود متعقم کشته  
 بجم و سپاس الذی  
 اطعمهم من جوع  
 و آمنهم من خوف  
 پرداختند از خصم  
 الزمان جار القاعوی  
 و الهاد  
 طعام و اهل آنرا  
 از کرسنکر و امین  
 کرا داند آنها را  
 از خوف چون دست  
 یافت زان آمد ماه  
 که کرد و لند  
 دراه نامنده

در تهیه شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم

شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم  
 در تهیه شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم  
 در تهیه شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم

بعد از آنکه شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم  
 و در غایت زحمت نظر عطف شکو شده شکو شده و شما طیط و شما لیل من کل حدب مینلون  
 بر کاب والا ملحق شدند با شماره و شما و رسم فی الامر در منزل منید لاج برای مساوات مشار  
 مشاره مشاورت و مسارات در آمده انجمن تحاوض و نقاوض و بزم موارعه و منا  
 انعقاد و اوند و یکسید نوید فاصا بکم غما بکم لکیلا نخر نوا علی ما فاتکم و الا ما اصبا بکم و  
 لیس القرار ایوم عار علی الفتی اذا عرفت منه الشجاعة فی الامس ابواب  
 اسید واری بر روی دلیران کشادند و استجداد و استجداد لشکر و استجداد و  
 استنجا و عسکر را مطح نظر ساخته فرمودند اگر چه پاسبان سرتیرو دولت بر دولت نده  
 موجب انقذات و انقذات اجناد قاهره و انقیاب و انشام شوکت با بهره شد  
 و سقوط از فر باعث پیوط از فر گشته و اب و اموال عساکر و وادی احتماش و ایش  
 مورد امتراس و اختلاس کردید اما بتایید و اور قیوم عوضش باضعاف بیست است  
 ان ذهب عنیب رفیر فی الریاط شعر قیوم علی بنا و یوم لنا و یوم نساء و یوم ستر  
 و مالک منیه و التوغل فی لغم تها و کاتوا و است مقلبا فقط طرق السار  
 فی لیلته الهم مکانک ما تدریه من افق العلی فخر ما حشد الاقمار فی انقص  
 و الترم فما عفت الساک النصاره مهانه و لاحت میل النجم عن شرف النجم هرگاه  
 در شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم

شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم  
 در تهیه شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم  
 در تهیه شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم

خاقان

شکر و معاودت نادر شاه بار و دیگر کجایب و موم

در بیان توجیه نادری شاه بجانب و مکرشانی و قتل عثمان پاشای سرکر

خاقان دهر آریکه تازان ممالک را و اسپ از چار حد هفت خط بستر و احضار کنند بهستی

توکل زمین همت بر پشت مرکب بهمین نهم و تیغ تیز بر فرق غلیم ز نیم نیم عزمیه السیف و الخنجر

ریحاننا ان علی النرجس والاس شتر با من دم احدیانا و کاسنا جمجه الراس

بعد از مقارعت شور و استیجاش و ازاله شور استیجاش از جیش قوی الجاش بغرم مقارعت و

استجاشه در عیبت او و دم ماه صفر خط بهمان مقوموکب منصور و مناشیر مطاعه متنی بر حکم اعدا

لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل و محتوی بر امر انفر و احضار فاقا و تقالاً و منظوم

بر قول هذا وان الشرف اشتدی و م مقرون بصد و کشته اشعارت رفت که از ولایات

بسیطه قویپای گردون شکوه را بر مرکب گردون سوار و بقدر کفایت بار و طبرشوره

بار کرده بهمان رسانند امجمع لیساکر الکاسره و الفساور القاسره و البواتر الواتره و

تعتقد الباذق البوارق و الفیالق الفواق و الخاریق الفوارق و الفوارس الفواق

و المقالبع السواق و آلات الرواعد و الصواعق و المدافع الخوارق و المناسف الخوارق

و المقالبع لسواحق و المقاربع و المطارق و المقامع و الخالق یس از عام و خاص فوجی

ضخم عام حصول بقصد از عام حضم اخضم فعل احتشاد و دران جامعیت و جامعیت را

از انوش عرن و لتوت عوان استعداد داده و تالیف و تالیف بخند اجیا

و انتخاب و انتخاب چیاد و اخناد و نخدید و تخویق جوشه جوقا و تالیف همت

و ابهت لایحی کرده در عیبت او و دم ربیع الشانی یوم است بعون

عقب از پشت تو پسر است  
که با کس زاده  
که با کس زاده  
که با کس زاده

۱۲۹

مطابقه فیه تالیف  
و تالیف و تالیف  
و تالیف و تالیف  
و تالیف و تالیف

# در تمییز شکر و معاودت تا در شاه بار دیگر بجانب روم

احد هیتنا با همیسی همیج که از شنبه سبت تیر عمان آمار سبت بر دل جوان و پیر عیان

میگردند همیسی لشرق الارض والغرب زخفه و فی اذن البحر از منزه زمازم کو کبه نصرت

ملازم لغرم جازم و رای عازم بجانب کر کوک نهضت یافت عربیه قدیر کاطاله

و طلابه و سحاب علی وجه الارض سحابه و نقل من الشری الی التریا تراه و اطالی

العشر الواقع من الغبار غرابه و قد فض فضاض الجبال من تصادم جند المقدم کن

سطوع انقطاع شتبه علی الناس انقام یوم القیام و شدت الشداید کتبت الکتب

علی حکام و حبت ضلع الجبا من الاخته با صاته صواب السهام فصار الیوم کاللیل

عجاجا و اللیل کالیوم ابتلاجا و زبان روزگار میبفت ضاق الزمان و وحال الارض

عن ملک ملا الزمان و ملا و السهیل و یحل معطی الکواعب و البیض القواضب و البحر و

السلاهب و العساله الیل فحن فی جذل و الروم فی و حل و البر فی شغل و البحر فی محل

سر عسکر بحس صافت حس انت و معارضت گروه ساز جنگ را در خارج دایره

کر کوک با سنگ دیگر کوک نموده یعنی پشت بیار قلعه و او فوجی را که روی زمه زم و پشت قوت

لشکریان بود بجز که حرب فرستاد خرج من البلد رجال الی الموت عجال قتلوا سلام

اسلام و کلام الکلام و تصافحوا بالصفاح و صحوا بالکفاح و تو صلوا بالثقا طع تعا عوا

و کافحوا و تو افحوا و تقار عوا و تقار عوا و تقار عوا و تقار عوا و تقار عوا

این سبب است که در این کتاب  
 در بیان سبب جنگ و صلح  
 و در بیان سبب جنگ و صلح  
 و در بیان سبب جنگ و صلح  
 و در بیان سبب جنگ و صلح

و تقار عوا

مقابله و مقابله افواج رومی و نادری در حوالی کرکوک

و تقافروا و تناقروا و تناضلوا و تناضلوا و تخاولوا و تخاولوا  
 و تخذلوا و تخذلوا و تتجادوا و تتجادوا و التبعض تقدر الراح تخللت و القلوب  
 و التخللات و الصدور تفلقت و الاكباد تدللت و الاحشاء تخللت و الاحسام تخللت  
 و الطعنات تكاثفت و الصفوف تخللت و المنضل الصاوي يصيب بالدم و سروي  
 و مقذاح الحرب في قذح حرب خصم تقذح و يوري عاقبت بائینه و ارسى مقصل  
 مقاتل بمساعده اقبال بضر بها می متفرقتال سرکوب اقبال عرصه قتال آده جمعی از  
 رومیه عرضتیغ میدیغ و بقیه ترس انگیز عرصه کین کشند سرکوب ار زنده زندگی را غنم  
 شمره پیر تدبیر تدثر و تجرز تجرز تجر بخت و بر عزم خود بانگ ایاک و صحراء الالهاته  
 برزد و معضنون و اوجس فی نفسه خیفه بارای خیف نخیف خوف ذاهب صلاه  
 نخوتش بصلاقت و نخوت آیت کشته سر بحیب تخیب کشید و ثقله رفت پس رفتی مانند  
 ما را رقم سر پاییم با ستم سر کمر که از خطوط جینش نقش جا را رقم الرقما ظاهر بود و مرقوم  
 و یکتین از گرفتار انا بکلم اذهب بکتابی هذا فالقه ایهم باصیا الحکم محکوم ساخت  
 سر عسکر امیدان صیال دعوت و این نکته را در ضمن مکتوب اشاعت کردن فان  
 باشرا الا صحار فابيض و التقا فراه و احواض المنايا منايله وان من حیطانا علی  
 قائما اولئک عقالاته لا معافه نیکام شام که ترک ضب از ترک رضا ترک  
 یس برستیک آن بنده های او شده اند و یزید باسدکی در کوه اد

و تقافروا و تناقروا و تناضلوا و تناضلوا و تخاولوا و تخاولوا  
 و تخذلوا و تخذلوا و تتجادوا و تتجادوا و التبعض تقدر الراح تخللت و القلوب  
 و التخللات و الصدور تفلقت و الاكباد تدللت و الاحشاء تخللت و الاحسام تخللت  
 و الطعنات تكاثفت و الصفوف تخللت و المنضل الصاوي يصيب بالدم و سروي  
 و مقذاح الحرب في قذح حرب خصم تقذح و يوري عاقبت بائینه و ارسى مقصل  
 مقاتل بمساعده اقبال بضر بها می متفرقتال سرکوب اقبال عرصه قتال آده جمعی از  
 رومیه عرضتیغ میدیغ و بقیه ترس انگیز عرصه کین کشند سرکوب ار زنده زندگی را غنم  
 شمره پیر تدبیر تدثر و تجرز تجرز تجر بخت و بر عزم خود بانگ ایاک و صحراء الالهاته  
 برزد و معضنون و اوجس فی نفسه خیفه بارای خیف نخیف خوف ذاهب صلاه  
 نخوتش بصلاقت و نخوت آیت کشته سر بحیب تخیب کشید و ثقله رفت پس رفتی مانند  
 ما را رقم سر پاییم با ستم سر کمر که از خطوط جینش نقش جا را رقم الرقما ظاهر بود و مرقوم  
 و یکتین از گرفتار انا بکلم اذهب بکتابی هذا فالقه ایهم باصیا الحکم محکوم ساخت  
 سر عسکر امیدان صیال دعوت و این نکته را در ضمن مکتوب اشاعت کردن فان  
 باشرا الا صحار فابيض و التقا فراه و احواض المنايا منايله وان من حیطانا علی  
 قائما اولئک عقالاته لا معافه نیکام شام که ترک ضب از ترک رضا ترک  
 یس برستیک آن بنده های او شده اند و یزید باسدکی در کوه اد

# خلیفت شکر ناری بکروه رومی واضطرار ایشان

ناور و عرصه سپهر نمود و تیغ شعاع در نیام کرد خدیونیکو فرجام باشد اسد مخدر منجر با جام  
 شده منبطوق جبل لکلیل لتسکنوا فیه با عیش رفینہ و لاتمار فیه در قبه قنہ آسا که در خارج  
 قلعہ کرکوک استقرار یافته بو و آرام گرفتند روز دیگر که عازب نقره خشک سپهرین  
 تیزترین زترین شمس طالع یافت با کوکبه بهرامی و صولت زرغامی بر پشت آب شیب  
 عنبرین تمام برآمده باشم عجیر مشکپاش جراحات قلوب اعدا کشته یوم صمدل  
 برایشان دلیل آنوسی ساختند در رخسار کارسار عسکر جواب بود با ترأخ جواب چو آب  
 اجابت نکرد و شمل لا افعل ما عوراکب از ضعف قوت او قوه لفعیل آور و حیدر بو  
 عدو بند کشور کشا بو را نه طور اخیال شیران عرصه و غار سلسله خود داری برای  
 غارت کردن از کردن برگرفتند چند هزار خانه و بیات را که در آن نواحی سکنی  
 و ثبات داشتند با بنین و بنات تاخته مخوای و کمین قریب اهلکنا یا فجا رسا  
 با شایب تا ظاهر ساختند پس بجمع حضم بابدول بیدار بار شد و عقل مرصوص از  
 جانب سور داشت که بکثرت عدو و عدت حشم مخصوص بود و سپاه خیمه نشینان  
 فلکی در اعداد و عشرت عشرت نشینی بودند بطریق اشتطرا و پیش گرفت سور  
 سور داشت منجر قلعہ جولان جولانگاه سپهر لشکر فیروزی اثر و خلالت آن  
 بوم و بر در سر راه بغداد منبر کرد دید و جمعی از نامداران عرصه جوانی بقصد غار ه جوان  
 و جوانی بر عازب توسن جلادت در آمده غارت و حواشی از حواشی غارت  
 جانب بشت آب اسبست رضا سمران حوزد کنار

بر مخدر خود را  
 بنام کشته بود  
 بر منجر  
 با آب  
 با عیش  
 رفینہ  
 لاتمار فیه  
 در قبه قنہ  
 آسا که در خارج  
 قلعہ کرکوک  
 استقرار یافته  
 بو و آرام  
 گرفتند روز  
 دیگر که عازب  
 نقره خشک  
 سپهرین  
 تیزترین  
 زترین شمس  
 طالع یافت  
 با کوکبه  
 بهرامی و  
 صولت زرغامی  
 بر پشت آب  
 شیب  
 عنبرین  
 تمام برآمده  
 باشم عجیر  
 مشکپاش  
 جراحات  
 قلوب اعدا  
 کشته یوم  
 صمدل  
 برایشان  
 دلیل آنوسی  
 ساختند در  
 رخسار کارسار  
 عسکر جواب  
 بود با ترأخ  
 جواب چو آب  
 اجابت نکرد  
 و شمل لا  
 افعل ما  
 عوراکب از  
 ضعف قوت  
 او قوه  
 لفعیل آور  
 و حیدر بو  
 عدو بند  
 کشور کشا  
 بو را نه  
 طور اخیال  
 شیران عرصه  
 و غار سلسله  
 خود داری  
 برای  
 غارت کردن  
 از کردن  
 برگرفتند  
 چند هزار  
 خانه و بیات  
 را که در آن  
 نواحی سکنی  
 و ثبات  
 داشتند با  
 بنین و بنات  
 تاخته مخوای  
 و کمین قریب  
 اهلکنا یا  
 فجا رسا  
 با شایب تا  
 ظاهر ساختند  
 پس بجمع  
 حضم بابدول  
 بیدار بار  
 شد و عقل  
 مرصوص از  
 جانب سور  
 داشت که  
 بکثرت عدو  
 و عدت حشم  
 مخصوص بود  
 و سپاه  
 خیمه نشینان  
 فلکی در  
 اعداد و  
 عشرت عشرت  
 نشینی بودند  
 بطریق  
 اشتطرا و  
 پیش گرفت  
 سور  
 سور داشت  
 منجر قلعہ  
 جولان جولانگاه  
 سپهر لشکر  
 فیروزی اثر  
 و خلالت آن  
 بوم و بر در  
 سر راه  
 بغداد منبر  
 کرد دید و  
 جمعی از  
 نامداران  
 عرصه جوانی  
 بقصد غار  
 ه جوان  
 و جوانی  
 بر عازب  
 توسن  
 جلادت  
 در آمده  
 غارت و  
 حواشی  
 از حواشی  
 غارت

در



در بیان نوحه نادر شاه بجای روم کرت ثانی

کردند و تمامی اطراف آن خطه خطه تاراج گشته <sup>بوده است</sup> اخطار خطیر و اختتام کثیر از رگ و جبال  
 و آبر کج قری بحیطه ترکج درآمده اگر ادبلیاس بلیاس انقبی و التباس <sup>شترهای کبار</sup> حسیه مطیع امر کرد  
 مطاع گشتند در خلال این احوال بمسامع عاقدان بیت اکرام جلال و صفایند و زان مژده  
 اقبال رسیده که اعتقال موکب انجم کوکب از کرکوک موجب حاشت سرعسکر و منبطنه ظهور فتور  
 درین طرف طرف نشیذ نشاط در میدان درونش ناشطه جلوه گشته تبسیت هزار  
 سپاه جزار سبر واری جمش پاشا علی التوالی برسم شتریب و معارضه بمعارضه <sup>ساری کردن</sup> معارضه  
 روان کرده و ان گروه آمده در مکان موسوم بآبق در بند که در مابین دو کوه شامخ  
 واقع است شغف و شغاف جبل را محل قرار ساخته اند و از روی شغف و اطمینان  
 با شنجاپر و اخته خدیو فیروز و دریا فوج لیلی با فوج کران از سبکتازان طبقات خیل  
 بر طبق و القم اذ التسق لترکبن طبقات عن طبق مایچه لوای خورشید ضیا را ساحت افروز  
 چرخ مطبق کرده بمعنائی بخت عالی بعبیروزی و نیک فالی برتوسن پرپوش دیو جها  
 واته بخشیت التوالی سوار و بر تیز و سرعت راه نورد و اوی نورد و پیکاری شدند  
 از الهوتب مراکب آتش لهاب لهاب جبال و فضای جهان را تراکم لهیب جدی  
 فرو گرفت که نواقب شهب دران شام کحل فام از عین ظلمت کحول و مکمله تنظرمی آیدگان  
 نجوم لیل خانت مغارة <sup>سازگار است</sup> فدت علیها من عجا جبه حجا و از اقدام مراکب سترسکان  
 کردن اعناق بربح آسمان سانبوعی سبر بر آسمان افراشت که تار نگاه کرد و آلودی

در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته

۱۳۴  
 معارضه  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته

در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته  
 در این خطه بیان  
 سر راهی داشته



در بیان توجیه تا در شاه بجاست و مکر تانی و قتل عثمان پاشا

قتل فرستاده سواران آهنین لباس فولاد خاکه منطاب هر خواهی ز بر الحید بودند شدید اطراف  
 واحاطه اخشاب اطراف نموده در بند را در بند کردند همین که مهر ما بر با تیر اران فرآ  
 فرزند کوه افق و صوه خاک و صوه ارض امنور ساخت نیر لوی اقباب تاب  
 نیز آغاز بزوغ و اشاعه اشعه خورشید فروغ کرده مهر جهان افروز طلعت حسروسی بر ظاهر کوه  
 و فضای ظاهر ظاهر کردید و میید از خواب پندار بیدار گشته اجل را بر سر  
 بالین و روز عیش اباغیش اللیل قرین دیدند قلما رای شمس باز غنچه رای لکوکب  
 طهر الاجرم از روی مسارعت مصارعت آغاز دیده تقبال و تقبال استین باز دیدند  
 اما سر عسکر سقورا که مبادا خدیو نیکو خصال که هنگام خصال با سم و محصل ششم و محصل از سر و ساق  
 جهان ر بوده قرار یابد و ممش پاشا تدب نیکنای فرار یابد با فوجی بطل از روی  
 بطر بطر و تنقیف ریح و سن استه و اربابان مرفعات پر دانسته بعزم از باف و  
 از باق خصم طریق احتقاق را با قدام تنزق احتقاق اسرع من البرق یویان و زبان  
 حالش میبیدان شوق جالش بمقال او اما عند واقال ولدان اهلنا تعالوا الی ان  
 یا تنال الصید خطیب کو یا بر محنت عزم و محنت رزم پر نشسته متعاقب ممش پاشا  
 مطیه همت را بار بند و امر مقاتلت اکار بند و با قوسی و ضعیل غارا بلغار نموده روانه  
 اقی در بند شده بود و مشاره را بکوش اجل الی حنفی سعی قدمی اری قدمی اراق  
 دمی میبفت و در اثنای کیر و وارطلیعه سر عسکر از جانب کر کوک آشکار گشته هجوم

صوه خاکه  
 بندای پنداری  
 سواد اقباب  
 پندار  
 خصال  
 خصل  
 ۱۳۵  
 خطیب  
 عین  
 سواران  
 مطیه  
 اقی  
 دمی

رزم نادر شاه با عثمان پاشای عسکر و عثمان پاشا

فوج بهرام نبرد تنبیر کرد و بر سپهر نیز کرد و گردان گردان فرزند عثمان قرا از دست  
 نداد و بر کار جنگ اظهار بر اگا کرد و در باغی الابل لایرتناع من البحر جنود مش پاشا  
 خود را در مجلال اضمحلال دید مجال مجادلت و فرصت محاولت و مجادلت نیافتند  
 بجو و بد و دوید و در هر ب هرت و از باس بیان هر سه صولت بسبب  
 نزمیت نهضت نموده عثمان از کف و او اند و از کف جدال روی بر تافتند  
 سر عسکر که از مفهوم لو طلعت علیهم لو لیت منبهم فرار او ملکت منبهم رعیا  
 و اهل بود پشت بر بالش اطمینان داده در تخت روان می آمد مشاهد این حال  
 ابلق نیز کام روز کار را شبرنگ و خشک بدرام ایام را نیک رام حریف فیروز  
 جنگ و پده دست و پارا اعوج و اعوج و دشت را پرا غیج یافت با عسکر موصوف  
 و چند م صوف صوف و ادب را پشنها و ساخته روان از تخت روان بر آمد  
 و مثل الفزار بقراب الکیس انتساب و بذیل اقاتل حتی لا اری لی مقاتلا و انجوا  
 اذالم یج الا المکیس انتساب جسته بالعجله اجاله توسن کریز کرد لیکن عقله عقله  
 پابند کارش شده سپر خج قضا عنائش گرفت و مصداق اذ انسروا  
 بما او تو اخذنا هم بغتة بوقوع پیوست یعنی در همان سبوع الله یا در نام علی از پل  
 کرایلی با و سیده دست فرا کشاد و از مر کبشش فرو کشید اخذه احسند  
 سبوعه و سرش بر سردار سنان منظر معنی سرداری ساخت و باین جلالت درسیا  
 درنده با چوب سنگان یعنی سردار

لا یستویون فی العلم الا کما سئل  
 عن مجادلت و جنگ کردن  
 و ان سئل عن دور  
 و سئل عن ابلق  
 و سئل عن ابلق

عقده خج قضا عنائش  
 کف  
 ن سبایان  
 اعوج  
 ز غل از انزاع  
 چند م صوف  
 شکر سردار سنان  
 ت اجاله  
 شتابیدن



در محاصره بغداد و وقایع طغیان محمدخان بلوچ

محمدخان بلوچ واقع گشته حاجب راه طلب و حاجب حصول مطلب گردید

در بیان طغیان محمدخان بلوچ و حاتم کار آن  
بدبخت مغروران اسد لاجب کل خوان کفورا

محمدخان مذکور در میان قوم بلوچ از بدایت حال بدایت و حال رخسار

غواصیت میبود در چین استیلائی اشرف بیایدی اعتقاد و برای دولت

ارتقا یافته از جانب او بعزم سفارت بدر بار شوکت مدار عثمانی رفت و

بعد از اعتلائی رایت دولت نادریه و تنجیر صفهان چون راه نیافت روی التجا

و التجاج باین درگاه آورده از عت عرف خاقانی تطیب مشام آمانی نموده اما

یانت بر چند در ظاهر اظهار مراسم بگزینی و حقیقت یگردا مادر باطن بمواشتم

و شمیت موشم و بمواسم سو فطرت و شمیت مستوم و موسم بوده مانند شمار کرات

از سر کین سر کین کزاف میوسید و طریق ثافت میوسید و در چین توجیه الویه لشکرستان

بجانب بغداد حاکم کو بکیلیویه گشته محکوم حکم یکم محکم میبود و بعد از آنکه خبر خشناد عسکر و م

بسامع والا رسید بالشکر کوه شکوه کو بکیلیویه نامور بر کاب فلک سا گشت و در وقتیکه

عازم اردوی بهایون بود در منزل جدید فنی از عشار خند منصور عثور یافته جای و

عائور عاشور فبولت گرفت و از فرط نشاء هوش بای باده غرور و استغداد روی

منظر کیفیت اول الدن روی گشته در دور نزل و دل پیش آورد و از قلب قلب ششست

اغلائی  
در اردوی  
بسیار اول  
عاشور  
در آمدن و فانی  
بسیار اول  
عاشور  
از سر کین  
بجانب  
سج آورد  
۱۳۸







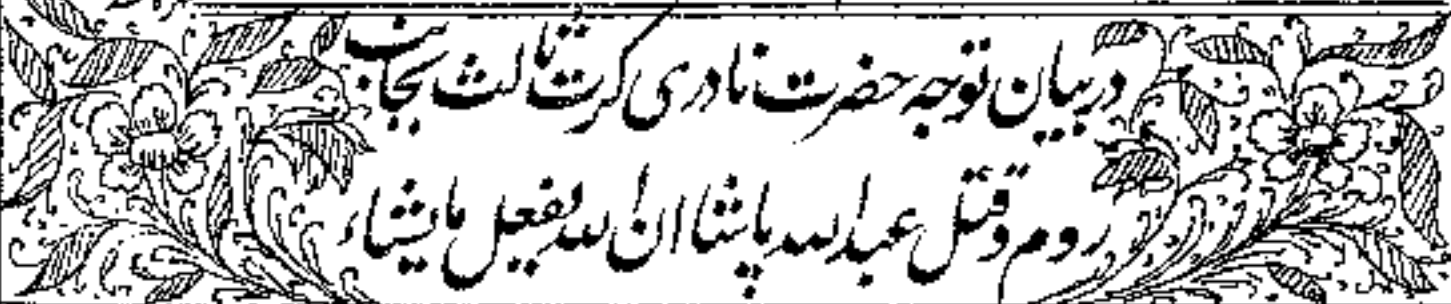
اوثاب اودیہ را بدست گرفته با جمع قبیل و سیف قبیل نسبت ہر منکر کجیت پس کجیل  
 والا وار دیشتر از کشته گروہی شتر از نزد کہ شتر از صولت ایشان سیر از جان میشد  
 خلاط شد او لا یحصون الذم ما امرهم ویفعلون با یومرون بسرداری طہاسب خان  
 کجیل جلایر بتغایب آن بیعایت بکاشت بکاشت و تکمیل و تکمیل و توکید و توکید  
 او را بوکیل و اند علی ما نقول و کیل توکیل نمودہ تا کیدات اکید و فرمان شد بد شد  
 تا اورا وقع و فتنہ اورا رفع کند بندہ ہر منرا از ہجوم ترکش بنہان سہکین جزیرہ  
 کشت و خوار بجز جلوہ گاہ اشہب خوار العنان رماہ جلادت کیش از مجوز و عجایز و  
 عجمہ و عجمہ عرب و عرب انجہ در غناب عسرب و عداہ عجم موجود بود لو آ  
 لغنیت و لہاسہ آفتات کشتہ اسیر و استر و اشتر جید بدست آمد و جمیع مساکن  
 آفتوح اشتر اخلی من جوت الحار کردید محمدخان نجار - نجار - سجاری را متصاعد و عمار  
 عمار را مترکم دیدہ دیدہ بخت را کرمان یافت کرمان و نالان اعجم من جلماب  
 حکایت فروامن المطر الی المیزاب را کار بست و اعراب بولہ را با حالہ و ہما و مل و  
 تہویل رفع احوال و تحویل احوال کردہ معاون خود ساخت و بجزیرہ فیس درآمدہ  
 شاید بناخن ہمدستی ایشان کرہ از کاری کشاید و از سهام قستی چرخ قستی لقلب مصلون  
 ماندہ و نجات ہستی بر بادیدہ نجات راندہ بار برسول و سواخل اخلاص کشانند شب  
 فی حیل غی دلیران الیس من حیث الیس ولین در طلبش اسرغ من الغیث قطرہ  
 در کوہ سخت شجاع ترا از انکوست و نیت

از اوثاب اودیہ  
 از خوار و دیشتر از کشته گروہی  
 در غناب عسرب و عداہ عجم  
 در عجمہ و عجمہ عرب و عرب  
 در آفتوح اشتر اخلی من جوت  
 در حکایت فروامن المطر الی المیزاب  
 در تہویل رفع احوال و تحویل احوال  
 در شاید بناخن ہمدستی ایشان  
 در ماندہ و نجات ہستی بر بادیدہ  
 در فی حیل غی دلیران الیس من حیث الیس

انہرام محمد خان بلوچ و خاتہ کاران

زمان کشتند اما اثر و اثر از و معلوم نشد چون مقدا احکام مطاعہ اصدار یافته بود که  
 حکام بناوران زیادہ سر کم سخت و سست را می دل سخت بہر جا کہ رفتہ گرفتہ بدرگاہ  
 معلی فرستند در میان جزیرہ شیخ علاق ہولہ برای سلب تقاصیر تقصیرات سابقہ از قضا  
 خوش آن خاین جاین اوسیلہ عفو بد اوساختہ تکبیل نزد کبیل فرستاد و از قطان نیاد ہر  
 شریک شریک تن از ایشان بود کہ قمار شرکہ صد نوع بلا و ہر یک کہ در سوجل و معابر اطہار  
 معایر عصیان و اعلان امور مغایر فرمان کردہ بودند بوظرات معاطب مبتلا کشتہ حسرت  
 کش ملتبی لم اتخذ فلانا خلیلا و ندامت اندوزند اجزاء من اتخذ الغراب دلیلا کر دیدند  
 شکر کشتل الذی استوقذنا راقلا اضارنا ما حولہ و سب ابد بنوریم و از موقت اعلی بقلع تم  
 ان بصیرتی بصیرت اشارہ کشتہ لول من کان فی ہذہ اعمی فہو فی الآخرۃ اعمی برای العین دیدہ  
 بعد از چند روز بسوی نارستقر بار سفر بستہ فحوائی من طلب بالایعینہ فانت عنہ ما یغنیہ بعینہ تعجیہ  
 کار و رفت از کورہ فسادی کہانی شدہ بود و کوری کورہ جیم عوض یافت و بیض عیونش در طار سوز  
 بسوی سوبدل شدہ قافح قیض مضیہ المتقاض شیخ علاق کہ مستوجب حرز قرۃ العقبہ عیظ و غضب  
 پیو و بذریعہ این خدمت کامیاب غم ہم دہ کشتہ غیظی از قیض عنایت بر حوال و فایض و سچو این فایض کردید

بصیرت  
 کس را از کورہ بسوی نارستقر  
 کس را از کورہ بسوی نارستقر  
 کس را از کورہ بسوی نارستقر



چون پاشایان روم سبب انتشار خیر طغیان محمد خان بلوچ و غضرموکب مغضور انصاف  
 بر کردین مبارک



نهضت موکب نادری سبب شیروان فرار خاب خان لکزی

ساخته بود بدست آمد و فحوا می و قد خاب من در باره آن مغلوب خواب غفلت کشافت  
 و خسارت مذکور شد که در خاک پنهان کرد  
 یافت بعد از غاره و احراق قنوق از راه البرز کوه عطف عنان و محال متبدل را بتزول  
 فارت کردن و سوزانیدن  
 موکب اقدس قبله گاه جهانیان ساختند و انا بنجا بود و درون حرام به تخمیر شهر کعبه قدم نجه  
 جلد بر که ایندک  
 کرده سطح زمین کلیسای لکزی متفرس طرح بارگاه آسمان جاه گشته دلیران تمذاده با محاف و فند  
 سده های بنجر  
 و ان تحت طرفتیک لعناده از اطراف قلعه بیرون سی باروی آوردند از یک طرف  
 و در نبرد راه توخت قدیمات نامواری  
 نقابان و نقابان فرهادن و سیداران پیل زور خارا شکن با مناقیر کلنگ کلنگ و  
 مرغ شمشیر تیت  
 مناقیر غراب حصین تبلیبت لبوب حواصل انحصن حصین پرداختند و از یک جانب  
 شکار مرغان  
 حواسجات و منجیقات آسمان در جات بر در جات آسمان افزا حنت بگولهای توب  
 عظیم التک و تفنگ شدید لفتک درون جدران مجد را مانند بیرون مجد  
 آبروده درین توت توانائی دیوارهای محکم آلودار  
 ساختند اقاموا علیها محاسن محبت نیقها و رحبت شیقها و فرحت بالاحجار طریقیها  
 بهای بسند بران منجیقات در هم ریخته کوههای آن و جیانند در آود بخت های او را و سران کرد بدین سگماراه آتزا  
 و وسعت بالتضیق ضیقها و یحجت فی البها صیقها و حفت بالشوق شوقها و  
 دکن ده کرد جنگ گرفتن با نمانتکل آتزا و حرکت واد در رزم کردن غبار آتزا و سبک کرد و بلند شدن و شوری آتزا و  
 او همت بالتوشیق وثاقها و وثوقها و اجبت بالرعود بر وقتها و سوت بالخرق  
 آسان کرد با سواد کردن بند و محل و استواری و خاموشی کرده بر عدل بر تهای آتزا و سوار کرد بدین  
 ملا لها و خر وقتها و لبست بالتفریق فوقها و سبت بالتفریق فرقیها فکان المجانیق  
 بلند بیای آن دسکهای آتزا و در زمین عالی سر حزم که بالای آتزا و بر جا و استنجد کردن فرقه های آتزا و که با منجیقات  
 مجانین بر مون و لاسرمون و اذاکشف ضمیرهم بان منهر النون حیان شجر با حمال و  
 دریا حلال کردند می انداختند و خطاط می کردند و چون کشف ضمیر ما معلوم است از آنها که کوشای من فرودان که همانند میخانه آنها بود  
 رجال متحد پار جان امهات البلاء و حوامل المنا مهاب مها لظها و مساء  
 مردانند که بیستانیها تا مردان نادران بیایند و استخوانند تا بیست است جای فرود آمدن و دانوس است  
 مساقطها منقرقات للتحشد و المجد و مشقتات الابل البغض و الحسد فی جید با حبل  
 جای افادن آنها جید کنند کاند برای محبت و بدنها و فرقه کنند کاند برای اهل بغض و حسد در کردن دست سگان

لاست  
 حلی است شمشیر  
 نقابان  
 نقابان

۱۳۳

غلب زنتگان  
 تبلیبت  
 برین آوردن  
 حلال  
 و نام در جنگ شمشیر

در بیان توجه نادار شاه کثرت ثالث بجانب و م قتل عبدالمطلب

من مسدودت اذا صعدت وتبت وثبت اذا وثبت كسرت اذا نصبت معطوفا على  
 از این نرمانگانه بشود چون بگذرند و چون کام نیز نماند میشود چون بر پا میشود بگردد  
 الحبل و تحت اذا رفعت مجرورا بالعلل سحاب بر و برده صخره صخره و سحاب امطرت علی عداة  
 محل خود و منتون بشود چون رفوع بشود و بران یافته شده و کفید کل از بیت حرکت بارند و خند و آسمانست برایند بر دشمنان  
 الارض حجارة من السماء الالات اللات الاحر منها فی بجر و لا امن عند با من حجر من صعود  
 زمین سنگها از آسمان آلتند که ضعیف شدن نیست از آنها در پناه و امنیت نیست نزد آن از سنگها از بلند شدن  
 عجا حجاب الشمس ثم وعند نزول صلا و بائس الفلك واحجر القمر وحجر النعاب فحجر النعاب  
 نپازان می بیند آفتاب را مثل ماه و در نزد سنگهای سخت سیر کند بر سنگها و پناه میجوید ماه و برده است پرده که از این کوه خندان  
 و قلع فصیل القلعة کانه قلعه و سبله و ما کان لا لها حام و لا وصیلة و لا مناص و لا وسیلة  
 و برکنده باروی قدر که با کل ترکیه و بشیم و خیده است و نیست از آنها حمایت کنند و نه درستی و امید گاهی و نه وسیله  
 و اذا لا یبتدون سبیلا و لا یستطیعون حید و صعد علی السور و تقویم بالعلق المائل  
 و در آنحال راه نمی برند بر راه و استطاعت ندارند بر تله در بر شده اند از تخته بر سر چهار و رسیدند آنها بخونک که نماند  
 و علقوهم بالعلق و البثور و تحرقت ستورا الحارزة باحصار و تحوقت اسودها الحارزة  
 و بستند آنها آویزند و پلکانی در راه شد بردنای نگاه دارند آنها محاصره کردن ذکر شدند شیعیان صند کرده شد  
 من الاصحار و طنوا ما لهم من محیص و یقینوا بجلول البلاء و حلوا لهم عن حصن الرصیص  
 در محاصره و گمان بردند از محاصره آنها را راه گزیند گاه و یقین داشتند بآنکه بزدل شدن بلاد دور استند آنها را از حصار محکم  
 زن و با ویج آتش بلا بر فلک صاصی شعله و کشت اسوت لهبات توپ و تفنگ نزدیک  
 و دور نزدیک دور دور دور سوز تو آتشی کشت از ستاره افشانی خمیره ایام را بقلعه کیان  
 آتش بزی  
 یوم ذو کواکب نمودند و از ستاره ریزری و ظلمت انگیزی آن آلات آسمان سوز قلعه ستاره  
 روز پرشاید  
 در سواد هندوستان بر اهل کهنه نمودند ساعت بساعت مصداق اذا السماء انفطرت و اذا  
 چون آسمان از هم ریخته شود و چون  
 الکوکب انشئت بظهور بیوست و تحط بلحظه آیت فانی الله بنیا نهم من القوا احد فحلیلیم لسقف  
 ستاره که بر روی زمین پدید شود بیرون آوردند خانه ای که آیت نازل شد بر اهل قاصدین و دور بر آنگاه ستاره  
 من فوقهم در عروش سوت نقش ثبوت می بست ارضدمات مدافع لیس لها و افع زخما و  
 از بالای ایشان آستغفای خان  
 رجها و در دیوار حصار می کشادند و از نزول جلا بقی و حجار مجانی قلعه کیان را سر کوب بلغی  
 سر کوب  
 سید لوند که آن احوال حقیقه من قهر روز بهتها نصهار بسیار و اینها ششم ساس مر بعة الارکان و ات  
 بدرستی که بدلی را برین از بالای سراسرست نهادند

در بیان کشت  
 در بیان حصار  
 در بیان کشت  
 در بیان حصار  
 در بیان کشت  
 در بیان حصار

۱۲۵

در بیان محاصره نمودن نادر شاه شهر کجرا و شرح آن

البروج آن حصن سپهر مانند را ثانی آئین مثلثه آتشی میساختند عاقبت سد سیدی که متن شش  
 در حاشیه قلعه از شرح آنها شرح میکرد از جانب جنوب حصار و بروج مرتب و با آنها را آنها را  
 بروج آبی متقلب ساخته و در وسط شفا جوت باز آنها را به افکت زد و در دیوار آن سمت  
 سراسر چون طاق طاقت قلعه کمان فرور سخت ایالی بنقال این بقوه و لا مقولنا لنا المیطان  
 الثرمی و الماد ناطق شده مانند مو لطبت لطبت و طاس و حشت و در پشت افتاده موج بحر  
 نزلزل و سپند آتش بیفاری کشند منم من ارسلنا علیه جاصبا و منم من اخذت لی صیحه و منم من  
 خسفنا الارض و منم من اغرقنا بروج بر جیش پاسبان از لقبهای سنگ انداز و دیده تعجب گزیده  
 و کنکر با و مفرس از بیدق حراس نکشت تخرید بدان گرفت و مضمون مطعین مقنعی رو سیم  
 دیوارهای فلک اساس سپهر اساس زبر افکنده خجالت گردید و بخواهی بخیرین للاذقان  
 سخدا شرفات حصار چون شخص چنین چنین افتاد کی بر زمین نهاد از آتش انگیزی توب و تفک  
 دو دازنها و حصار بر آمد و کنکره و قلعه از عفتوت دغان بینی خویش گرفت و خندق ازیم  
 آب در وید کرد و اندر زک از رخ مستحفظان بروج مانند حمامه برچی پرید و سکنه سکنه حیرت  
 در یافت متقارن اینحال خبر رسید که عبدالسد پاشای کوپریلی زاده چون پسیلی آزاده با  
 لشکری از حد زیاده از دیوار روان روان و بلاد قارص را محسد شکر بکیران ساخته بنا  
 علیه فوجی را با عشاق و اختقاق قلعه کجرا مامور و روز سیزدهم دمی کجرا سائل هزار و  
 صد و چهل و هفت تنه کاسیکه رایش قضا شکر لیل فرس افتاد با صبحی صبح از حصار

مشکل آتشی  
 در حاشیه قلعه از شرح آنها  
 شرح میکند از جانب جنوب  
 حصار و بروج مرتب و با آنها  
 را آنها را  
 بروج آبی متقلب ساخته  
 و در وسط شفا جوت باز آنها  
 را به افکت زد و در دیوار آن  
 سمت  
 سراسر چون طاق طاقت قلعه  
 کمان فرور سخت ایالی بنقال  
 این بقوه و لا مقولنا لنا  
 المیطان  
 الثرمی و الماد ناطق شده  
 مانند مو لطبت لطبت و طاس  
 و حشت و در پشت افتاده  
 موج بحر  
 نزلزل و سپند آتش بیفاری  
 کشند منم من ارسلنا علیه  
 جاصبا و منم من اخذت لی  
 صیحه و منم من  
 خسفنا الارض و منم من  
 اغرقنا بروج بر جیش  
 پاسبان از لقبهای سنگ  
 انداز و دیده تعجب گزیده  
 و کنکر با و مفرس از بیدق  
 حراس نکشت تخرید بدان  
 گرفت و مضمون مطعین  
 مقنعی رو سیم  
 دیوارهای فلک اساس  
 سپهر اساس زبر افکنده  
 خجالت گردید و بخواهی  
 بخیرین للاذقان  
 سخدا شرفات حصار چون  
 شخص چنین چنین افتاد  
 کی بر زمین نهاد از آتش  
 انگیزی توب و تفک  
 دو دازنها و حصار بر آمد  
 و کنکره و قلعه از عفتوت  
 دغان بینی خویش گرفت  
 و خندق ازیم  
 آب در وید کرد و اندر زک  
 از رخ مستحفظان بروج  
 مانند حمامه برچی پرید  
 و سکنه سکنه حیرت  
 در یافت متقارن اینحال  
 خبر رسید که عبدالسد  
 پاشای کوپریلی زاده چون  
 پسیلی آزاده با  
 لشکری از حد زیاده از  
 دیوار روان روان و بلاد  
 قارص را محسد شکر بکیران  
 ساخته بنا  
 علیه فوجی را با عشاق و  
 اختقاق قلعه کجرا مامور  
 و روز سیزدهم دمی کجرا  
 سائل هزار و  
 صد و چهل و هفت تنه  
 کاسیکه رایش قضا شکر  
 لیل فرس افتاد با صبحی  
 صبح از حصار

توجه عبد الله پاشا با فوج رومی بجانب لیران نادر

ابلق عتوق بزیرین زین آفتاب کشید با غم مصمم و مصمم با دپایان خاک نور در ارون  
 نزار آب چون شعله آتش دران قارش بجانب فارس کرم جولان کرده در ظاهر قلعه آمار جلاد  
 ظاهر و همان مکان را محسوس کرده و فریاد می زد و پشیمانان کو کوبه اقبال وضبط کاک  
 و صفاق ستابک سپین ستم تا حد و دارزن الروم ارزن زرین برکنجند چون سر  
 سر از کربان قلعه قارص بر نیاروده پادامین خود داری پیچیده موکب کوکب و کوب  
 با چند فیروز بعد از چند روز بیست ایروان جنبش گرفت سر عسکر که از لوج جنبش خطا حیرت  
 فی راسه خطه لایح بود حکیم سابق قضا سابق رزم و از سر سر عسکر سابق از فرط بطر نظر بسته  
 لمعت و رم شعث و آشجاء جمیع عساکر منقته و منفشته و استجماع عموم عمام منبته و منبته کرده  
 کانیساقون الی الموت با تقوا و افتقار و روی هاپون پرداخت در حالتی که در جنب اوج  
 کلیسیا با فرائض بارگاه قانی پیلو بر اوج مهر و ماه تیرد بانهای جوایس از تعاقب و قوف  
 و قوف حاصل کشته لوای نظر التوار از ان مکان نهضت و در چار فرسخی قلعه ایروان در  
 مکانی که حال براد تبه اشتهار دارد در محاذات خصم محاذات آغاز تخیم و خمی کرده از شان افرا  
 در سایه افراش آرمیدند سحر گاهان که خسر و ضیاریت ضیا افراشته افواج شامی بخوم را با  
 عمود صبح از سحر که سپهر طرد کرد سر عسکر در حال باخیول و رجال شتر در حال و آهنگ  
 قلعه ایروان نمود که پشت استظهار بدیوار داده در دفع و تصرف صوارف بصرفه صرف  
 همت نماید خود یو بهمال فرصت اقتراض با و نداده با د لیران ضرغام باس شدید

ابلق عتوق  
 در سینه ان کوبه  
 قارص  
 کرم جولان کرده  
 در ظاهر قلعه آمار  
 جلاد  
 ظاهر و همان مکان  
 را محسوس کرده  
 و فریاد می زد  
 و پشیمانان  
 کو کوبه اقبال  
 وضبط کاک  
 و صفاق ستابک  
 سپین ستم تا حد  
 و دارزن الروم  
 ارزن زرین  
 برکنجند چون  
 سر  
 سر از کربان  
 قلعه قارص  
 بر نیاروده  
 پادامین خود  
 داری پیچیده  
 موکب کوکب  
 و کوب  
 با چند فیروز  
 بعد از چند  
 روز بیست  
 ایروان جنبش  
 گرفت سر  
 عسکر که از  
 لوج جنبش  
 خطا حیرت  
 فی راسه  
 خطه لایح  
 بود حکیم  
 سابق قضا  
 سابق رزم  
 و از سر سر  
 عسکر سابق  
 از فرط بطر  
 نظر بسته  
 لمعت و رم  
 شعث و  
 آشجاء  
 جمیع  
 عساکر  
 منقته و  
 منفشته  
 و استجماع  
 عموم  
 عمام  
 منبته و  
 منبته  
 کرده  
 کانیساقون  
 الی الموت  
 با تقوا و  
 افتقار و  
 روی  
 هاپون  
 پرداخت  
 در حالتی  
 که در جنب  
 اوج  
 کلیسیا  
 با فرائض  
 بارگاه  
 قانی  
 پیلو  
 بر اوج  
 مهر و  
 ماه  
 تیرد  
 بانهای  
 جوایس  
 از تعاقب  
 و قوف  
 و قوف  
 حاصل  
 کشته  
 لوای  
 نظر  
 التوار  
 از ان  
 مکان  
 نهضت  
 و در چار  
 فرسخی  
 قلعه  
 ایروان  
 در  
 مکانی  
 که حال  
 براد  
 تبه  
 اشتهار  
 دارد  
 در  
 محاذات  
 خصم  
 محاذات  
 آغاز  
 تخیم  
 و خمی  
 کرده  
 از  
 شان  
 افرا  
 در  
 سایه  
 افراش  
 آرمیدند  
 سحر  
 گاهان  
 که  
 خسر  
 و  
 ضیاریت  
 ضیا  
 افراشته  
 افواج  
 شامی  
 بخوم  
 را  
 با  
 عمود  
 صبح  
 از  
 سحر  
 که  
 سپهر  
 طرد  
 کرد  
 سر  
 عسکر  
 در  
 حال  
 باخیول  
 و  
 رجال  
 شتر  
 در  
 حال  
 و  
 آهنگ  
 قلعه  
 ایروان  
 نمود  
 که  
 پشت  
 استظهار  
 بدیوار  
 داده  
 در  
 دفع  
 و  
 تصرف  
 صوارف  
 بصرفه  
 صرف  
 همت  
 نماید  
 خود  
 یو  
 بهمال  
 فرصت  
 اقتراض  
 با  
 و  
 نداده  
 با  
 د  
 لیران  
 ضرغام  
 باس  
 شدید

۱۲۷

توجه عباد پاشا با فوج رومی بجانب دلیران نادری

الانتهی بر  
سعدی کرب پاشا کند  
عروحا در زانو

الاقتراس بر اشهب و شاکر و ادیم اشهب شکار سوار دارد در سر کوه چو کچ چون شیر شمرده  
سواران  
سره بسر عسکر گرفته پذیره کارزار شدند از دم حرج و سهم حرج دم حرج بر سطح محراب حرج  
بزرگ تیرگان رونق  
پیوست و سر و سروری سروران کرین و کرین مبارزان زرین کرین از کر و کرین  
فرق  
در هم شکست روس گردان قوی کردن در بینه مغفراز پیکان ناوک پران مرغ سیخ پر شد  
مکشکسته تیر تیر و کشاکش گمان تیز طپور رواج هر فوج و سریه سریه سریه از دامگاه ابدان  
جایگاه از شکر بردن زنده را شنید  
کشکسته یافت بیت هوا پر زرنور شد تیر پر خدنگی تن و آهین شیشه و او کج ثوب بالنور  
بیتی که حجت  
سطر و الارض و نش با بجای و محیل قلوب کج از بانک چکا چاک سیف بانک چاک گشت  
پهلودنا در زمین فرسنگات با سنا های سپان  
وساخت خاک از خود زرانند و دمانده فلک نمایند چندین هزار اختر تابناک مصراع  
تیغ میزد دشمن با آهنی سیکوفت سرد تا نند ساعت از جانبین آثار ساعت اشاعت  
تجاست آشکارا  
وعراض مصاع و ارضاع و ساعت اشاعت شعر تجری ایچیا و من القلی علی جبل من و ما هم  
رود میت و آسپاس خوب از سنگان بر سر کوه ملاخون آفتاب  
بید خصن فی دحل و من جما جمهم بصعدون فی کشب و من و ایهم یقیمن فی شکل بالاکره  
داز فانی آفتابند آیشور در کوه های شکر و از تند بیات و سحر و آه بیزند در پای بند  
قلب و م چون قلب و م از سطوت جنود مثل عدت سلیمانی نمل کشته اساس صولت  
ایشان بجیافت و بنیاد شان نشان نقیافت یافت عباد پاشا با اتباع و شیاع شیاع و هم  
بروق سیف بذب و صید فوج مدرت کشته تقبول و صل حیات شان مشاطوع و قنطول  
قطع شده در برید  
کردید تقییه سیف بهر سمت سمت تفرقوا شد در دزدید بر فته رفتند فوجی از لیوت بعوث  
تفرق شدند بر پرانند  
باستفصار فراریان بعثت کشته بسیاری از ایشان را در مخاض و مخامل و مغار و مغامر  
فرستاد در شده  
کدر گادات

عروحا در زانو  
بیت حنانت  
عسکر در بان  
عروحا در زانو  
بیت حنانت  
عسکر در بان  
عروحا در زانو  
بیت حنانت  
عسکر در بان

۱۴۸

انجاف از  
بیت حنانت  
عسکر در بان  
انجاف از  
بیت حنانت  
عسکر در بان  
انجاف از  
بیت حنانت  
عسکر در بان

دکتر





در بیان توجه نادر شاه کورت ثالث بجانب و م قتل عبدالعزیز پاشا

۱۰

نزدیک شده است  
در کتب معتبره  
مستحق است  
این کتاب را  
در کتابخانه  
مستحق است  
این کتاب را  
در کتابخانه  
مستحق است

جهان و مال جهان تاخته و توخته شد و مقصود قلوب دوست و دشمن ساخته و سوخته گوی  
استیلا و گونه استعلا افراخته و افزون گشت و بنیاد محنت و اسباب هجرت انداخته و انداخته  
آری برای معاندان این دولت بزم آرای فلک تابسات نشاط در چیده بر چیده و تا چراغ  
خوشدنی در گرفته برگرفته بعد که قلاع بهمت خداداد استر و او شد رعایا و اهالی را که در مساق  
این احوال بنا بر مضیق زرع و سقه مشاق ترک زرع و مساقات و بعلت تغلب رومیه جلای  
اوطان و وثاقات کرده بودند حیا زشت و حواشیت و بیونت مغنونت انشاء که فی الارض  
و استعمر کم قها اعانت و رعایت و بندل رعایا فاشت و حمایت فرموده غایت سعی  
تکثیر زراعات و توفیه عمارات فریجان مرعی و مرعی داشتند و با جرای آنها منظمه آب بر  
روی کار و آب از جوی رفته باز بجوی بسیار آوردند و بمصدق فاشته نامه بیده عینا اینها  
بهمت احیا و صلاح اموات و مرصیات اراضی کردند اخذت الارض و خارها چون بگامی  
مغان اولنگ و لکش بود و مکان ابرش ابرش ابروش ابروش قطره زن  
ساحنت در نیم شهر رمضان آن مکان پر فیضان را مقام کوکبه عز و نشان فرمودند

۱۵۰

۱۵۰  
در بیان جلوس خدیو نیرین بناسید مالک  
الملك ملک آفرین انبیا صغریه علی الکافرین  
چون نسخه مشوخه دولت بهیبه صفویه بکلیک سعی چندر ه چندر ه کشته جزایه حرمان از  
کتابه طاق حرمان رواق آن خوانده نمی شد و انتقال سلطنت از ان دو دمان و

در بیان جلوس خدیو نیرین بناسید مالک  
الملك ملک آفرین انبیا صغریه علی الکافرین

چون نسخه مشوخه دولت بهیبه صفویه بکلیک سعی چندر ه چندر ه کشته جزایه حرمان از  
کتابه طاق حرمان رواق آن خوانده نمی شد و انتقال سلطنت از ان دو دمان و

در بیان جلوس خدیو نیرین بناسید مالک  
الملك ملک آفرین انبیا صغریه علی الکافرین